





تهیه نسخه الکترونیکی: اسیر دلفانی

کانال «دیار لکستان»

@lakestan1395

Telegram.me/ lakestan1395

شاهنامه لکی

به اهتمام:
حمید ایزدپناه



انتشارات سحاب

۴۱۳

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شاهنامه لکی / گردآوری، تصحیح و ترجمه حمید ایزدپناه. -- تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
 ۲۸۸ ص: نمونه. (انتشارات اساطیر ۴۱۳)

ISBN 964-331-285-2

Hamid Izadpanah. Shahname-ye- Laki. ص.ع. لاتینی شده:
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر لکی. ۲. شعر لکی -- ترجمه شده به فارسی. الف. ایزدپناه، حمید، ۱۳۰۹ -
 گردآورنده و مترجم.

۲ ش ۶۴۳ / ل / PIR ۳۲۸۶ / ۹/۳۱ فا ۸

۴۷۶۵-۸۴ م کتابخانه ملی ایران



آرشیو اساطیر

شاهنامه لکی

گردآوری و تدوین: حمید ایزدپناه

چاپ اول: ۱۳۸۴

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۲۸۵-۲

حق چاپ محفوظ است.

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳، ۸۳۰۱۹۸۵

فهرست مطالب

۷	دیباچه
۱۳	نشانه‌هایی که در آوانگاری این کتاب، به کار گرفته شده است
۱۵	بخش نخست به زبان «اصلی» لکی
۲۰	آگاه شدن فرامرز و جهانگیر از شکست ایرانیان
۲۰	داستان جستجو کردن دلاوران و یافتن کنیز ایرانی را
۲۳	خبر آوردن رهام کابلی از اردوی تورانیان
۳۸	جنگ کوزیب ماچینی، با سام
۳۸	گفتگوی فلامرز با کوزیب ماچینی
۳۹	خبردار شدن کیخسرو، از ویرانی ایران
۵۲	رسیدن چاپار به زابل و آوردن خبر برای رستم
۴۴	یافتن زرعلی، رستم تاج‌بخش را
۴۹	فرستادن اورنگ، قاصدی به زابل، به خدمت زواره
۵۱	حمله بردن رستم به سپاه توران
۵۸	رزم برزو، با سپاه توران
۶۵	بخش دوم: آوانگاری شاهنامه‌ی لکی
۱۱۷	بخش سوم: برگردان به فارسی
۱۱۷	خبرچینان تورانی، به افراسیاب خبر دادند که:
۱۲۷	داستان جستجوی دلاوران برای گورو یافتن زنی ایرانی را
۱۳۳	خبر آوردن رهام کابلی از اردوی تورانیان
۱۶۴	خبردار شدن کیخسرو، از ویرانی ایران
۱۶۹	واژه‌نامه‌ی شاهنامه‌ی لکی
۱۸۳	بخش پنجم: عکس نسخه دست‌نویست

د بیاجه شاهنامه‌ی لکی (جنگ هماون)

نخست در باره‌ی این کتاب

در میان کتاب های موروثی که از کودکی می شناسم و نگهداری کرده‌ام همین کتابی است که اینک آن را به خوانندگان ارجمند می شناسانم. نخستین بار در کودکی و شاید در ۸ سالگی به وسیله یکی از خورشاونندان به نام شادروان خسروخان والی زاده با این دفتر حماسی آشنا شدم که برایم بیت‌هایی از آن را با نوای موسیقایی و با وزن هجایی خواند و در هر دیداری از آن نیک‌نهاد می‌خواستم برایم باز هم بخواند. و همان تکرارها مرا به این شاهنامه لکی دل بسته کرد و میان زندگی فرهنگی من از آن روز به بعد، با این کتاب پیوندی برقرار کرد که اینک به انجام رسیده است. باری، اول و آخر این گفته کتاب، به یغمای زمانه رفته است.

اندازه‌ی این کتاب، ۱۲/۵ در ۱۹ سانتیمتر و شامل ۵۱ برگ و یا ۱۰۴ صفحه است. در هر صفحه ۱۲ تا ۱۴ بیت شعر با مرکب سیاه و خطی که خواندن آن دشواری‌هایی دارد، نوشته شده و همه‌ی اشعار آن ۱۴۶۷ بیت است. جلدی چرمی و ساده دارد. یک برگ یا دو صفحه‌ی نخست آن نیز افتاده است.

به نظر می‌رسد که برگ‌های بیشتری از آن افتاده باشد. از این رو نام سراینده و تاریخ دقیق سرودن و یا تحریر آن هم، مشخص و آشکار نیست. ولی از نوع کاغذ و نگارش آن، باید تاریخ تحریر و کهنگی این نسخه را که تنها در باره‌ی جنگ هماون است، بیش از یک سده دانست. این بخش کتاب، شاید از بخشی از مجموعه‌ی (شاهنامه‌ی) بزرگتری که همانند و مشابه شاهنامه‌ی فردوسی بوده است، انتخاب شده باشد.

وقتی در باره‌ی این کتاب بررسی می‌کردم، خبری سینه به سینه، شنیدم که گویا در زمان شاه رستم عباسی اتابک لر کوچک (۸۷۳ تا ۹۳۰ هجری قمری) و به فرمان او شاهنامه‌ای به زبان لکی و با وزن هجایی که در لرستان معمول بوده است، به نام او سروده‌اند. شاید سراینده این شاهنامه آن را بر پایه روایت‌های بومی لرستان سروده باشد نه شاهنامه فردوسی.

همچنین محقق و مترجم گرامی، آقای محمد روح‌بخشان از یکی از پیران ایل دالوند شنیده بود که گفته بود سالهای پیش (بیش از ۷ دهه پیش) یک جلد شاهنامه لکی، نزد یکی از اهل کتاب به نام آقای جاوید دیده که به وسیله‌ی رییس بانک ملی بروجرد آن زمان، خریداری شده بود. از آن پس دیگر از این کتاب خبری به دست نیامد.

اما یک نسخه‌ی دیگری از این کتاب موجود است که آن هم در باره‌ی جنگ هماون است. با مقابله به نسخه خودم، در آن تغییراتی داده شده است. (نسخه‌ی شادروان آقای جهانگیر نظری در اسلام‌شهر یا شاه‌آباد غرب)، که با کوشش دوست عزیز آقای حمید خسروی آن نسخه را هم دیدم. اندازه‌ی آن، رقعی (۲۰ در ۲۵) سانتیمتر است با ۲۵۶ صفحه، که شامل ۳۰۳۳ بیت شعر لکی با وزن هجایی است که ۱۳ صفحه‌ی اول آن از میان رفته است. جلد آن چرمی است و تاریخ نوشتن و استنساخ آن هم به سالهای نخستین پادشاهی رضاشاه پهلوی می‌رسید زیرا چند بیتی هم در تمجید و تعریف از رضاشاه را دارد. در مقایسه‌ی این نسخه با نسخه اولی خودم، یا دستکاری‌های بی‌مورد، و یا کم و یا اضافه کردن، یا تغییر واژه‌ها، اصالت آن را مخدوش ساخته‌اند. در نتیجه گاهی به ضرورت از آن بهره گرفتیم.

زبان این دفتر حماسی

همانطوری که اشاره شد، زبان این کتاب لکی است و لکی را باید به جای مانده و یا همان زبان پهلوی باستان دانست که با گذشت زمان، کمتر آسیب فرهنگی دیده است. با این وجود بعضی واژه‌های بیگانه از جمله ترکان عثمانی نیز به دلیل همسایگی و هم‌مرزی به آن وارد شده است.

امروزه هم مانند گذشته‌های دور، واژه‌ی لک، نام ایل و یا طایفه‌هایی است که در لرستان و مناطق دیگر ایران و جهان، ساکنند. در کتاب فرهنگ لکی، به تفصیل در باره طایفه‌های لک و محل سکونت آنان، مطالبی آمده است. واژه‌ی لکی نیز، با اضافه کردن حرف (ی) نسبت این زبان را به طایفه‌های لک بیان می‌کند. زبان لکی، از این جهت زبانی فراگیر بوده که هم زبان گفتگوی روزانه و هم زبان شعر و ادب و بیان احساس در ترانه‌سرایی و مهم‌تر از آن، زبان آیینی و نیایش یارسان یا اهل حق در لرستان بوده و می‌باشد. فراهم شدن نقشه‌ی جغرافیای زبان لکی کمک بسیار ارزنده‌ای خواهد بود در شناخت حوزه‌ی این زبان و تفاوت‌های آن با کردی و زبان‌های دیگر. زیرا از نظر

هم مرزی محدوده‌های لک‌نشین و کردها، برای بعضی از ایران‌شناسان و یا کسانی که بومی و آشنا نبوده‌اند، گاه این اشتباه پیش آمده است که زبان لکی را با کردی یکی بدانند. در صورتی که چنین نیست. زیرا لک‌ها و کردها بسیاری تا ۹۰٪ از کلمات و واژه‌های یکدیگر را نمی‌فهمند. برای رفع این مشکل، نیاز به تهیه‌ی اطلس و فرهنگ تطبیقی از این گونه زبان‌ها هست تا تفاوت‌ها شناخته شوند.

جغرافیای اصلی زبان لکی، محدوده شهرستان‌های هم‌مرز، اسدآباد همدان، بیجار، کامیاران، پاوه، اورامان، کردکوی، پاتاق، اسلام‌آباد (شاه‌آباد) کرمانشاه، صحنه، هرسین، طرحان، کنگاور، دلفان، الیستر، هررو، صیمره و ایلام را شامل می‌شود. هر جایی هم که طوایفی از لک‌ها، کوچیده و یا مهاجرت کرده‌اند، زبان لکی و نام ایل و تبار اصلی را با خود برده‌اند، مانند لک‌هایی که از دلفان لرستان به نور، کجور و عباس‌آباد و کلاردشت مازندران و یا سلماس و ماکو در آذربایجان و چچن در شوروی پیشین. در باره شناسایی زبان آنان، تنها به بیان محل اکتفا شده و واژه‌ی لکی را که توصیف زبان و هویت آنان است، حذف کرده‌اند. مانند لکی دلفانی، لکی الیستری، لکی هرسینی، لکی اورامی و لکی صحنه‌ای، که (لکی) آنها حذف شده و تنها به نام محل آنان اشاره شده است که می‌گویند الیستری، اورامی، هرسینی، دلفانی.

باری، متن و زبان اصلی این کتاب لکی است نه کردی. محدوده‌ی جغرافیایی لکی نیز همان شهر و دیارهایی است که نام برده شد. زبان لکی را بازمانده‌ی زبان پهلوی اشکانی و ساسانی می‌دانند. این نوع از منظومه‌ها و تک‌بیتی و دوبیتی و ترانه و شعرهای هجایی را در گذشته، فهلویات، نام داده‌اند که نگارنده به جای آن واژه‌ی (پهلویانه) را انتخاب و جایگزین کرده‌ام.

از جمله نمونه‌ی دوبیتی‌های پهلویانه‌ای که از گذشته به جای مانده، یک دوبیتی است که در یک جنگ یا مجموعه به نام (الاسله والاجوبه رشیدیه) یا فراید رشیدیه، آمده است. این مجموعه که در سال ۷۱۶ هجری قمری فراهم شده است، نوشته‌ها و تقریظهایی است از اهل قلم و یا سرشناسانی از اقوام و یا اهل دانش و فضل که به دیدار رشیدالدین فضل‌الله همدانی طیب و وزیر اباقاخان و غازان‌خان موفق شده‌اند. یکی از آن دست‌نوشته‌ها با عنوان (صوره خط فخرالدین لر) است که در بخشی از آن متن، زبر عنوان (شعر بالفهلویه) یک دوبیتی به زبان لکی آورده است. (کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران عکسهای نسخه‌ی خطی شماره‌ی ۸۵۶ و ۸۶۰).

از این سند دو نکته را می‌توان مورد توجه قرار داد، یکی واژه‌ی لر و دیگری (فهلویه) یا پهلویانه که همان زبان لکی باشد. در آنجا از کرد و کردی خبری نیست. همچنین دویستی‌های باباطاهر که به زبان لکی و لری است و یا نمونه‌های دیگری که حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده و یا آثار دیگری که به زبان لکی در جنگ‌های دستنوشته در دست هست، و نیز سرودهای یارسان یا اهل حق که جنبه‌ی اعتقادی دارند، همچنین دفترهای شعر لکی از شاعران معاصر لک‌زبان موجود است که سروده‌هایی عاشقانه و یا حماسی‌اند. یکی از آنها بیاض دستنوشته‌ای است که در اختیار نگارنده هست. بخش نخست آن (رستم و زرهک) نام دارد. در آخرین برگ آن چنین نوشته شده است: (تمام شد کتاب رستم و زرهک در قریه‌ی باغله در تاریخ ۱۳۳۷ به قلم این چاکر صید محمد ططری). که نشان می‌دهد از روی نسخه‌ای دیگر رونویسی شده است. سروده‌های این دفتر یا (بیاض) نیز وزن هجایی دارند.

شاهنامه لکی با همان زبان محاوره و گفتگو سروده شده ولی واژه‌های ترکی و تازی و فارسی و یا زبان‌های کهن‌تری شاید عیلامی، در آن به کار رفته است. از این نظر نه تنها از نظر داستان حماسی اهمیت دارد، بلکه از دیدگاه زبان‌شناسی نیز بسیار مهم است. بافت کلامی و شعری آن ساده و روان و دور از هر تکلف و تصنعی است. صور خیالی و صحنه‌آرایی رزمی آن اگرچه به پای شاهنامه‌ی فردوسی نمی‌رسد ولی در نوع و نمونه خود، خوب و پر از انگیزه و احساس است. نظم و حماسه‌ای بومی است که گاه خواننده را به تماشای ذهنی صحنه‌ها، در شکل یک رزم حماسی ملی، و می‌دارد که تا دو سده‌ی پیش هم ممکن بود اتفاق بیافتد. از این جهت، سراینده‌ای که چند سده پیش از این، آن را سروده است هم مایه و موضوع داستان را در اطراف و محیط زندگی و فرهنگی خود به صورت داستان سینه به سینه داشته و هم نام محل‌های جغرافیایی آن را. چنان که در لرستان جاهایی وجود دارد مانند چاه بیژن، باغ افراسیاب، آخور رخس، چین، ماچین، قلعه‌ی ماژین و داستان‌های حماسی مربوط به آنها. یکی از زیباترین و شیواترین منظومه‌های حماسی لکی، منظومه‌ی (دارجنگه) سروده‌ی یکی از سرایندگان لک به نام نوشاد است که در آن به همه‌ی داستان‌های حماسی که بر ذهن و زبان مردم بوده است، اشاره دارد. در کتاب (شاعران در اندوه ایران) متن و ترجمه‌ی آن را آورده‌ام.

اما نظم هجایی این شاهنامه، با آنکه در مقایسه با شرایط فرهنگی در زمان خود بسیار مهم و ارزنده می‌باشد، پاره‌ای نیم‌بیت‌های توصیفی و تکراری هست که گزافه‌ای

شاعرانه است و نشان از ناتوانی ذهنی شاعر را در شناخت و توصیف می‌رساند. اگرچه نمونه‌هایی از هیجان شاعر را در بر داشته ولی در بیان آنها ناتوان است. پهلوانان این رزم با آنکه از نیروی فراوان برخوردارند اما شکست‌ناپذیر نیستند. در آرایش‌های جنگی، نیرومند و صاحب نام و نشانند در برابر دشمنان ایران. سرانجام رزم، گاه همانند شاهنامه فردوسی است.

نکته‌های جالب این منظومه، نیایش‌های پیش از رزم است که پهلوانان انجام می‌دهند افتاده و خاکسار، از خدا می‌خواهند که ایران را از کینه دشمنان در امان بدارد و به آنان نیرو دهد تا بر دشمن چیره شوند. به هر حال باید با زبان لکی آشنا بود تا به پاره‌ای از توصیف‌ها و استعاره‌های زیبای کلامی آن پی برد.

جنگ هماون

داستان حماسی رزمی این کتاب، همان موضوع جنگ هماون است که سراینده‌ی بزرگ ایران، فردوسی در شاهنامه آورده است. با تفاوت‌هایی از نظر نام پهلوانان و یا مرزهای ایران و نامهای جغرافیایی دیگر. از جمله شهرهای مرزی ایران با توران، شهر ری، ورامین و خوار است، که امتدادی طولانی دارد، یعنی از دماوند تا سیستان. در این مرز شهرهایی که نام برده شد، نخستین شهرهایی هستند که تورانیان پس از گذشتن از آنها، ایران را مورد هجوم و غارت قرار داده‌اند. شاید همان مرز و محدوده‌ی مورد اختلاف ایرانیان و تورانیان است که در آن داستان حماسی، آرش کمان‌برگرفت و بر بلندترین نقطه‌ی کوه، یعنی دماوند ایستاد و همه‌ی نیروی خود را به کار گرفت تا تیر از کمانش به پرواز درآمد و بر تنه‌ی درختی در ماورای جیحون نشست که مرز ایران را تعیین کرد. و جسم بی‌جان بر ستیغ برز و بلند دماوند به جای ماند.

جنگ هماون به توصیف فردوسی، در دامنه‌ی کوه هماون رخ می‌دهد و رزم نیز میان توس و کاموس و فریبرز است ولی در شاهنامه‌ی لکی، ایرانیان و تورانیان در جایی به نام شابک تپه با هم درگیر می‌شوند، نام پهلوان ایرانی فریبرز است که شکست می‌خورد، و نام فرمانده تورانی، گرسیورز است. نام‌های جغرافیایی در شاهنامه‌ی لکی، چنین‌اند:

شابک تپه، قلعه سرخه، ری، خوار، ورمی یا ورامین، دشت ری، سیستان، کوه سایلان، شکارگاه جاجم زمین، رود رم، دشت رم، جنگلی که زنی ایرانی که از دست سپاه دشمن فرار کرده و خود را در آنجا پنهان کرده و بطور اتفاقی با جهانگیر و فرامرز

دیدار می‌کند. نام‌های دیگر عبارتند از: کوه چول، شهر ری، ساران کوه، قلعه‌ی کوهساران، اورنگ کوه، اترک کوه، صحرای رم، البرز کوه، بیستون کوه. اما نام چند تن از پهلوانانی هم که در این شاهنامه آمده است عبارتند از: زرعلی، رهام کابلی، پلک پیل سم، غورث، قاخان چین و کوزیب. نام‌های دیگر پهلوانان، همانند نام‌های شاهنامه فردوسی است.

آرایش این کتاب

در آرایش این کتاب، نخستین هدف حفظ و ارائه‌ی متن اصلی آن بوده است تا چنانکه مورد استفاده‌ی پژوهشگران قرار گیرد، به هر شکل و روش که بخواهند، از آن بهره‌گیرند. از این جهت به ترتیب زیر در سه بخش مرتب شده است. در بخش نخست، تمامی متن آمده و سپس ۷۰۰ بیت اول آن با شماره‌گذاری سطرها و با همان زبان لکی چاپ شده و در بخش دوم برابر نشانه‌ها و حرف‌های انتخابی (فوتتیک) که در آغاز کتاب معرفی شده است، با ترتیب شماره‌گذاری، بیت‌های آن، آوانگاری گردیده و در بخش سوم، برگردان آن به فارسی و در آخرین بخش، واژه‌نامه آمده است. در پایان نیز تصویر تمامی ۱۴۳۰ بیت از روی نسخه اصلی و تمامی نسخه دوم چاپ شده است تا شاید مورد نیاز محققان گرامی قرار گیرد و راهگشای نکته‌های تازه‌ای باشد.

عمری برای تصحیح و تدوین این کتاب، سرمایه‌ی کردم اینک که به همت پربار فرهنگی و سرمایه‌ی آقای عبدالکریم جریزه‌دار مدیر گرامی انتشارات اساطیر و با حروفچینی آقای مسعود توکلی، این کتاب چاپ و نشر می‌شود، و همه‌ی آن کوشش‌ها و پرسش و پاسخ‌ها و خستگی‌های سالها، به ثمر رسیده است، احساس آرامش می‌کنم و این کتاب را به همه‌ی همدیارانی که گاه پاسخگوی برخی پرسش‌های من بوده‌اند و از همه‌ی کسانی که به ایران و فرهنگ ایرانی دل بسته‌اند، به ویژه به همه‌ی همدیاران عزیز لرستانی و لک‌زبانان دیگر شهرهای ایران شادمانه تقدیم می‌کنم.

از همسرم پروین و از فرزند عزیزم مهندس مازیار که در این مدت مرا به هر شکل، برای به انجام رسانیدن این مهم یاری داده‌اند سپاسگزارم و ارزش فرهنگی این کوشش را به همسرم تقدیم می‌دارم.

حمید ایزدپناه

تابستان ۱۳۸۲

نشانه‌هایی که در آوانگاری این کتاب، به کار گرفته شده است

H	ح، ح	a	آ
x	خ	ā	آ
z	ز، ظ، ذ	e	اِ
s	ش	o	اُ
ā	ع	u	او
ō	غ	i	ای
F	ف	o	صدایی میان ا و اُ
q	ق	ie	صدایی میان ای و اِ
K	ک	b	ب
G	گ	p	پ
L	ل	T	ط، ت
y	ی	s	ث، س، ص
Gn	صدای دماغی	ǰ	ج، ژ
		ǰ	چ

شاهنامه ی لکی

بخش نخست

به زبان «اصلی» لکی

- | | | |
|----|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱ | راهی بین لوان پری سیستان | شیران و بوران طایفه ی دستان |
| ۲ | کس پیدا نین جه نره شیران | ایسه خالین ولایت ایران |
| ۳ | جه کی خوف داری پروا جه کیتن؟ | باقی اختیار به دست ویتن |
| ۴ | قاصد آوردن خبر جه ایران | پیران طلب کرد، واتش ای پیران |
| ۵ | ایراده دارون، بکینون پیراه | او مرز و او، بوم کس نین پیدا |
| ۶ | بستانون قصاص، جه نره شیران | بکرون چپو تمامی ایران |
| ۷ | عرض کردش، و حرف بنده بوررگوش | آما و جواب، پیران پرهوش |
| ۸ | ای خیال خام، پوچ و بطلان | هرگاه پادشاه آیدش خیالین |
| ۹ | ولای پیلتن، بور سهمگین | خبر میاوو، و سیستان زمین |
| ۱۰ | بو دنگ دلیران بو شیران نوه | پیلتن میو جه ایرا نوه |
| ۱۱ | چنی دلیران قهرمان قین | میوشو اسباب، پری رزم کین |
| ۱۲ | نخاک توران منمانو هنر | مگر و به دست، گرز گاو سر |
| ۱۳ | سپای تورانی مکرو فرار | به رخش گلگون، او مبو سوار |
| ۱۴ | بور سهمگین، پرواش جه کین | توان و تاقت جنگمان جه نین |
| ۱۵ | سپاه، وبانمان مدرو طالان | شاه وات، ای پیران وسکه خیالان |
| ۱۶ | من جه واته تو خاطر م ریشن | پیلتن کامن وجودش چیشن |
| ۱۷ | د ایرل بشن، بیر نشو لیشان | شرط بویک کاری بکرون پیشان |
| ۱۸ | اسیر ایرانی، پی توران برون | یک کاری به سر ایران باورن |
| ۱۹ | حاضر بان نی جاه، شیران و بوران | چپر، راهی بو، پری سرحدان |
| ۲۰ | هنی ایرانی، نکیشان نفس | اون سپاو سان، بکیشان و پس |
| ۲۱ | جم ببو سپاه، پی ایران زمین | چپر، راهی بو، پی قاخان چین |

گشت، مرز ایران، بکران خابور	۲۲	سپای تورانی، پری رزم شور
نه خسرو مانو، نه طوس زرین گفش	۲۳	رای هامون ببو، به سپاو درفش
هنی رخس بی رزم، نکیشو خروش	۲۴	پیلتن، حلقه غلامیش نگوش
سر نگون کرون، سپای سهمگین	۲۵	اژدها درفش، نروی سر زمین
بساط مجلس، گشت آماده بی	۲۶	او شو نوشانوش، جام باده بی
گوش دا بین ودنگ، سوز ناله بی	۲۷	کرسی نشینان، سرمست بین چه می
مجلس هراسان، کس نکردش خو	۲۸	صدای خوش خوانان، بلند بی او شو
ناگاه قیرگون، رخسندده روس بی	۲۹	ناله مطربان، و کبر گهی کوس بی
سپای زنگ و زیب، جم کردش سیا	۳۰	درفش سفید، سحر کرد، و پا
مقابل نرزم، پری کارزار	۳۱	سان سیاه قیر، تمام برقرار
قیره گون نرزم، خجل منه فیل	۳۲	خیزا صدای کوس، دنگ زار و زیل
میمنه پیچ ورد، چوین ما را رقم	۳۳	ناگاه میسره، داخل بی وهم
سحر ظاهر بی، کس نبی و کس	۳۴	به حکم فرمان، فرد فریادرس
رو نیا نرزم، نه عرصه پیکار	۳۵	هر چند شای حبش، پری کارزار
غارت بی حساب، آورد سحرگاه	۳۶	سردار حبش، شکست ورد نوجا
و اندک اندک پری بی روان	۳۷	اول شعله خور، دا جه سر کوان
ژاله سحرگاه، و گل سپردش	۳۸	روی صحرای هامون، مزین کردش
افتاده بی هوش، نگوشه کنار	۳۹	گلان پر ژاله، بلبل شرمی وار
قرار گرت نه تخت، شاه جهان بین	۴۰	نه ذیکه حق بین، اشیای روی زمین
بیدار بین نه خو، سرکشان بور	۴۱	عالم بر قرار، گشت نه دون دور
لشکر و سپاه تمامی، خوش فر	۴۲	شای افراسیاب، نیشت نه تخت زر
نه پای تخت زر، گرتشان قرار	۴۳	فرقه می نوشان، بیدار بین نکار
پی چین و ماچین، چپر راهی بو	۴۴	فرمان نویسان، شاه کینه جو
فرمان پی شاهان، سرحد بردشان	۴۵	پلکو پيله سم، طلب کردشان
مردان نبرد، شیران بی آرام	۴۶	کشانی یکسر، سقلابی تمام
نه خسرو مانو، نه خسرو پرست	۴۷	سپای خسروی، باورین ودست
منشی وزیران، و پیش آوردن	۴۸	شاه فرما در دم، منادی کردن

۴۹	سر و مال و عمر و جان، کردن فدایش	لشکر نویسان، حاضر بین چه لاش
۵۰	مقرر فرما، سان سرداران	تمامی شیران، یکسر نه دیوان
۵۱	روزی چل سپاه، راهی بی جنگ بی	یک ماه تدارک، شاه سرهنگ بی
۵۲	چه توز فرس، زمین ماتم بی	دو نهصد هزار، جم آرای جم بی
۵۳	انجم ناپدید، چه غبار و گرد	دو نهصد هزار، جم آرای جم کرد
۵۴	زور و توانا، هیچ نمند باو	گاو نه زیر زمین، نیا و رورو
۵۵	سهلی منده بی، دنیا بو به نیل	بقر نشست کرد، ماهی شی پی میل
۵۶	زمین بیوه اوج، سر ریزا نه خاک	چه نیش سنان، یک طبق افلاک
۵۷	عنقا راه نداشت، بکرو گذر	ملایک موت، حذر الحذر
۵۸	نه غرنده شیر، نه بیر و نه جیر	نه صدی ملان، نه وحش و نه طیر
۵۹	پرنده و طیران، لانش بی، افلاک	رای گذر نداشت، پشه نیروی خاک
۶۰	شیران مگریوان، به سوز درون	بیران هلاک بین، ندشت هامون
۶۱	خورشید دیجور بی، کس کس نشناسا	جه غرشت دنگ، نعره ی رعد آسا
۶۲	عجب سپاهی، خروشان بکین	فلک وات صدق، مه وات آفرین
۶۳	نه انجم نه ماه، نه غربا دیار	کس و کس نین، هامون تار و مار
۶۴	بی شک مواتی، قیامت آروون	ها مران شیران، سرمستان، چه کون
۶۵	زمین ناپدید، البرز بی و گرد	منزل و منزل، نه جیحون ویرد
۶۶	هامون هراسان، نزمزمه تور	شیران شکار، جویای رزم شور
۶۷	جرگ هزبران، هیون مکرد چاک	زلزله خیزا، نه کره افلاک
۶۸	تشریف به ولات ایران آوردن	منزل و منزل، نظاره کردن
۶۹	فرما، ای هومان وینت معلوم بو	هومان طلب، کرد شاه کینه جو
۷۰	هوشیار بر شکار، هرچیت بو معلوم	قراول بیر، تو جی مرز و بوم
۷۱	آگاه داری کر، بوقت و بی وقت	به تعجیل خبر، باوره وجخت
۷۲	گشت زرین کلاه هم زرین لباس	صد هزار نفر جوانان خاص
۷۳	کسی پی ایران نیرو خبر	گزین کر تمام، چنی ویت بیر
۷۴	هومان، سجده برد نیروی زرین تخت	حسب القرموده شاه جهان بخت
۷۵	جوانان خاص وینه شیر نر	نه عدل سپاه، صد هزار نفر

شاهنامه لکی

۱۸

- احتیاط داشتن چه نره شیران
 شکست باورو سپای جیحون رنگ
 راهان کرون قطع، نه هر راهگذار
 د ایرل بشر، نمانو گذر
 سپای چینیان، کرد و قره وول
 مردان نامی گشت رخسند روس
 شیران جه خفتان پوشا بین کفن
 ایرانی خاموش کس نکرد گذر
 او شاره یکسر، کردشان ویران
 نه «قلعه سرخه» سپاه، اطراق کرد
 سرحدان تمام، یکسر تار و مار
 خبردار بیون، دلیران کی
 نامی نامیان، سرهنگان کووه
 بی خبر جه کار توران دیار بین
 جانشین جای کیخسرو کی بی
 کاویانی علم، کردشان و پا
 تورانی «ورمی» چپاول کردن
 وادهی نبردن، باس سیرتن
 طایفه‌ی دستان کس نی جا نین
 کس حاضرین، جمع کینه خواه
 ایران بی ریشخند، شای توران دیار
 بیست هزار نفر، حاضر بین نوجا
 ایرانی سپاه، هجوم آوردن
 زمین ناپدید نه تارنده تم
 رو آوردشان پری عرصه‌گاه
 صاحب نبردان جمع دلیران
 بستان لیشان افسر و کلاه
- ۷۶ رو کردش وجخت، پی خاک ایران
 ۷۷ نیا شیبیخون دن جه شاه سرهنگ
 ۷۸ قره‌ول برشی، نه گوشه کنا
 ۷۹ سر حساب نیو، دستان جی خبر
 ۸۰ گرسیورز که یاتت، پری چپاول
 ۸۱ ویش نه عدلگاه، منوازانی کوس
 ۸۲ سما بی پولاد، زمین بی آهن
 ۸۳ رونیان براه، ایران بیخبر
 ۸۴ ناگاه داخل بین به شار ایران
 ۸۵ ریشه او شاره جه بیخ برآورد
 ۸۶ قتل عام کردش، ورمی هنی خار
 ۸۷ هانا کر برشی، رو کردش پی ری
 ۸۸ فرقه کیانان، چنی شاه نوه
 ۸۹ تمامی چهل شو، ور نه شکار بین
 ۹۰ فریبرز نا ساز، نه شهر ری بی
 ۹۱ خبر چوین اژ تی، را سان نو جا
 ۹۲ منادی کردن، ایرانی مردان
 ۹۳ هانا هی شیران، جای غیر تن
 ۹۴ خسرو، ناپیدان، به شکار شین
 ۹۵ گودرزی تمام، نه پابوس شاه
 ۹۶ توس و زواره، ناپیدان نه شار
 ۹۷ کاویانی درفش، کردشان وپا
 ۹۸ توران چند غارت، بی حساب بردن
 ۹۹ نه شابک تپه، نز او بین وهم
 ۱۰۰ سرهنگ جوانان، برشین جه سپاه
 ۱۰۱ فریبرز، کاوس، مردان ایران
 ۱۰۲ گرسیورز، فرما به توران سپاه

شاهنامه لکی	
۱۹	
۱۰۳	سواران رزم ترکستان زمین
۱۰۴	داخل بین وهم، دو سپای خونخوار
۱۰۵	گرمه‌ی صدای، کوس نعره‌ی می تیره
۱۰۶	کزه‌ی سرستان، نه جرگ مردان
۱۰۷	نعره‌ی دلیران ایران و تور بی
۱۰۸	انجم نادیار خورشیدنمند نور
۱۰۹	بی شک مواتی، محشر بی اشکار
۱۱۰	ایرانی دعوی سیرت مکردن
۱۱۱	تورانی، دلشاد غارت بی شمار
۱۱۲	جه هون مردان، زمین جوش آورد
۱۱۳	هون روی میدان، جاری بی چون جو
۱۱۴	کوی خوارا نه، سم هیون شی و یاد
۱۱۵	تورانی جیحون، ایرانی حباب
۱۱۶	جاکش خالی بی، رستم دستان
۱۱۷	بو طور کردن رزم ایرانی به دشت
۱۱۸	ده هزار نفر بین چوار شه بخت
۱۱۹	سر وینه‌ی خزان گفت ته دشت
۱۲۰	اسیر بی حساب، و سپاه تار و مار
۱۲۱	شصت هزار بی ریش به اسیر کریا
۱۲۲	شصت هزار کنیز بورده بردن
۱۲۳	شصت هزار اسپان، بدوی بردن
۱۲۴	ایرانی سپاه شکست آوردن
۱۲۵	تورانی ژنن طبل بشارت
۱۲۶	مژده فتح بردن بی افراسیاب
۱۲۷	صدای ساز و طبل تورانی فغفور
۱۲۸	گر سیورز ایران چپاول کردش
	حمله آوردن، پی مردان کین
	سر وینه خزان، مرزا بوار
	مصری سوهاتان، مرد مکرد وگرد
	اجل حاضر بی، مردان سرگردان
	زمین، هراسان سم ستور بی
	ظاهر بی نشان، نفخ نفخه صور
	زلزله خیزا، نعره‌ی خون خوار
	بوینه شیران، حمله آوردن
	خالی نکردن، عرصه کارزار
	صدای گاو سر نه انجم وبرد
	واویلا و هاوار، افغان و رورو
	بو دستور مصاف، کس ناورد و یاد
	پی بی کیشان جرگم بی کباب
	بیا و برو خسروپرستان
	تاسه روز نه رزم کس ندا شان پشت
	هلاک بین نه رزم توران ناشنخت
	مصاف مردان ایرانی، بی طی
	توه کاووسی، نمان فرار
	شصت هزار ریشدار سرشان بریا
	شصت هزار ممکه، زنان پی کردن
	شصت هزار خیمه گشت غارت کردن
	دوران یار نبی هزیمت کردن
	گنج و جواهر بردن به غارت
	فرما، بتوازان، کوس بی حساب
	سرزمین لرزا جه نشاط تور
	بری خاک تور و تعجیل بردش

شاهنامه لکی

۲۰

مشغول به شکار شیر و ببر جبر	۱۲۹ شاه خسرو نه کوه سایلان کرد سیر
چونن گزارش کردار شیران	۱۳۰ هیچ خبر نداشت جه خاک ایران
شکست آوردن سپای شهریار	۱۳۱ رستم جه سیستان بیخبر جه کار
نه جاجم زمین، چل شو اطراق کرد	۱۳۲ سپای تورانی، چپووش آورد

آگاه شدن فرامرز و جهانگیر از شکست ایرانیان

سام فرزندش باز هم جهانگیر	۱۳۳ جه کو بشنوبین، فرامرز شیر
خیال سرحد، ترکستان کردن	۱۳۴ به عزم شکار، تشریف آوردن
نشیمن افزا، هم لاله‌زاری	۱۳۵ نا یاوان و پای یک چشمه‌ساری
چریده چمن هم کهن سالی	۱۳۶ ناگاه یک گوری پر نقش و خالی
جهانگیر و سام شین نشونی گور	۱۳۷ مکیلا وجخت نو دشت پر شور
گور ناما و بند، مکردش ریشخند	۱۳۸ یکایک پریش هوا دان کمند
جوانان خاص، مکمل تمام	۱۳۹ فرامرز چنی یک هزار غلام
دو تن ویل بیو پری یک شکار	۱۴۰ جه نام‌آوران، که کردن ایکار
دو مرد دلیر پریش مکیلان	۱۴۱ چونکه ای خر گور، بی‌طور ناپیدان
بلکم پیدا بو نروی مرغزار	۱۴۲ واتن بکیلین نگوشه و کنار
پی جویای گور کردن نگاهی	۱۴۳ سواران داو هر یک جه لایی

داستان جستجو کردن دلاوران و یافتن کنیز ایرانی را

دیش نیشتین نو جا کنیزی اسیر	۱۴۴ نه جستجو بین، ناگاه جهانگیر
موات یا دانای فرد فریادرس	۱۴۵ زار زار مگریوا عاجز و بی‌کس
بخشنده گناه هر بی‌کسونی	۱۴۶ یا حق فریاد رس، هم داد رسونی
لا شریک تونی فرد فریادرس	۱۴۷ سوای ذات ویت، ملجا نین کس
جه روسیاهی ویرانن مالم	۱۴۸ عاصی و عصیانم روسیای حالم
روزی دهنده جمع کفاری	۱۴۹ بخشنده‌ی گنای هر شرمساری
عفو نمای جرم هر روسیاهی	۱۵۰ پادشای شاهان، تاج‌بخش شاهی

- هم رازق رزق روزی رسائی
 جه ذات پاکت، بعیدن ای کار
 استدعاش ایدن بندی بی نیاز
 بلکم بیر بشم «بچم» من جه دست تور
 خسرو کیانی، جه ایران نووه
 بذانون ایران، حالش بد حالن
 ارباد ای خبر، برو پی داستان
 خبر دار بیو، نوهی زال پیر
 روی زمین جه خون، مکران گلنار
 پیلتن ذانو، بی ظلم و ستم
 گاو سر و خشم، مگیر و بدست
 یا حق ای خبر، زو بیا و پیش
 خالق هر تونی زو بدادم رس
 ناگاه سر هور داشت، به زاری و اندوه
 هیونی چون شیر، نوجا سوارن
 گرز گاوسر، گر تنش و چنگ
 بیچاره و مظلوم، هوریزا نوجاه
 عرض، کردی، فدات ظاهر تورانی
 مگیرام وینه، فرارم کردن
 ای مرد سرهنگ، تو و یزدان پاک
 پی شیرمردان، کفتن کفت
 بم بخشی جوان، یزدان یارت بو
 بزیت بیو، به حال و چشم
 کان بدخشم، لعلش نبارن
 پنام وای جای جنگل آوردن
 نزانام فلک چینم یار نین
 پی رو سفیدی، ویم وست نه ای جا
- ویت شوکت بخشی، هم ویت مدانی
 ۱۵۱ ایران بو اسیر شای، توران دیار
 ۱۵۲ شش درت بستن، یک در بکر باز
 ۱۵۳ ورنه بد نامم تا و نفعه صور
 ۱۵۴ بو دنگ دلیران بو شیران نووه
 ۱۵۵ برگشتی دولت اولاد زالن
 ۱۵۶ تحقیق بو لیشان، فرقهی سرمستان
 ۱۵۷ چنی فرامرز، باز هم جهانگیر
 ۱۵۸ و شمشیر، فلک، ماور و بوار
 ۱۵۹ بیان مپوشو، پی رزم ای جم
 ۱۶۰ خاقان و فغفور، گشت مدوشکست
 ۱۶۱ مخبر بو جه کار، بور بی اندیش
 ۱۶۲ کس بی کسان، مونس بی کس
 ۱۶۳ دیش پهلوانی، چون بیستون کوه
 ۱۶۴ تمام پولادپوش، غرق غبارن
 ۱۶۵ نویسه عظیم مدران، و بی دنگ
 ۱۶۶ سجدهی زمین برد، بو حشمت پناه
 ۱۶۷ نه مغرب سپاه یا فغفورانی
 ۱۶۸ قسمت نه ای جا، منش آوردن
 ۱۶۹ سوگندت مدوم، بور سینه چاک
 ۱۷۰ ببو و باعث، آبرو عصمت
 ۱۷۱ فرشتهی دولت، مددکارت بو
 ۱۷۲ غریب و بی کس، ذلیل و خستم
 ۱۷۳ جو بونه فرارم چارم ناچارن
 ۱۷۴ قامتم و رزق جانور کردن
 ۱۷۵ ویل ولاتان هم فرارین
 ۱۷۶ ندانام فلک، منمانوم تباه
 ۱۷۷

تو یزدان پاک، سرافرازم کر	بویه جه تقصیر، ای بور سرور	۱۷۸
نام نیک تو، پی دور ممانو	اگر ایرانی، کسی بزانو	۱۷۹
هوا دانه دست، کمند و کوبال	جه هیبت لرزا، نوهی پور زال	۱۸۰
پیچا و پیچیش ورد، چون مار ارقم	وینه سیل ریزا، اسرینش نه چم	۱۸۱
چنی مظلومان، دایم هم یاور	وات ای بیچاره، سوگند به داور	۱۸۲
آدمی نی جا، ندارو نشون	بینم واچه راست، مکانت جه کون	۱۸۳
بیطور ز کاری، هم مات و غمین	جه نسل توران یا ایران زمین	۱۸۴
روسیای دورم، هم نامرادم	کنیز وات جه نسل ایران نژادم	۱۸۵
چند هزار اسیر، بیصاحب بردن	تورانی سپاه، اسیرم کردن	۱۸۶
بیخبر جه کار، شاه کمر لال «لعل»	نه خسرو ذانا، نه رستم نه زال	۱۸۷
سپاه آوردن، پری کارزار	شای افراسیاب، دو نهصد هزار	۱۸۸
اسیر بی شمار، غارتش بردن	ورمی چنی خوار، چپاول کردن	۱۸۹
نذانام مکفون، نه چنگال شیر	ایمشو فرام کردن ای دلیر	۱۹۰
یقه پاره کرد، هور کیشا خروش	جه غیرت لرزا، پیلتن و جوش	۱۹۱
زایله شوینش (شینش)، نه گردون ویرد	چاک گستوان زره پاره کرد	۱۹۲
پی جثه‌ی حالم، خاطرت ریشن	کنیز پرسا لیش، نام تو چیشن	۱۹۳
نوهی پیلتن بور دستانم	واتش، من جه نسل شاه پرستانم	۱۹۴
مردان ایران، سرنگون بین	مگر کیخسرو، جه ایران نین	۱۹۵
شیران شکار، هم نادیارن	عرض کرد، فدات بام شاه نه شکارند	۱۹۶
دو نهصد هزار، سپاه آوردن	شای افراسیاب، غنیمت کردن	۱۹۷
اسیر بی شمار و غارت بردن	ورمی هم خوار، چپاول کردن	۱۹۸
حیفن ای کاره، پی شاه پرستان	اگر فرامرز تونی جه دستان	۱۹۹
پناه به ذات، بی همتا ویشن	مترسی جه رزم، دو نهصد چیشن	۲۰۰
مبیت و ریشخند، شیران ایران	اگر تو نشی، پی سپای توران	۲۰۱
نامه بدنامیت، وجا ممانو	فردا کیخسرو، اگر بزانو	۲۰۲
نه بساط می، طعنه مدن لیت	مبیت و ریشخند، هامران ویت	۲۰۳
هم سام ثانی، نوهی زال پیر	ماچان فرامرز، چنی جهانگیر	۲۰۴

۲۰۵ جه بی‌غیرتی، هیچی نکردن
 ۲۰۶ ویشان پنهان کرد، نگوشه کنار
 ۲۰۷ مگرو شمشیر، من بکن تباہ
 ۲۰۸ پی خسرو ماچوم، و تحقیق ای کار
 ۲۰۹ چوین سیل وهار، اسرین جوش آورد
 ۲۱۰ رازق دهنده‌ی، مل و مور و مار
 ۲۱۱ یه ماده شانن، چون نره شیران
 ۲۱۲ تا نشو و باد، آبرو و سیرت
 ۲۱۳ نگاه کرورزم، عرصه‌ی رزمگاه
 ۲۱۴ اوسا بواچه، تو نامردیت کرد
 ۲۱۵ هزیر درفشان، کیشان بی‌اندیش
 ۲۱۶ گشت مرد نبرد، پیلتن شناس
 ۲۱۷ بزم شای توران، هیچ ندین وچم
 ۲۱۸ نگاه مکردن نه هر کناره
 ۲۱۹ کس جه سپای تور، خبر ناوردن

تورانی یوان چپاول بردن
 جه تاو سپای توران بی‌شمار
 نواچی ایرانی، کس نین نی جا
 ور نه بمانوم، نروی روزگار
 شیر سهمناک، سجده زمین کرد
 وات، شکرانم به ذات پاک کردگار
 چه غیرت دادن به خاک ایران
 بی‌طور سرزنشت، مدو پی غیرت
 فرما، ای دختر تو ویت نه ای جاه
 موینی وچم، مصاف نبرد
 درلاد، طلب کرد غلامان ویش
 یک هزار نفر مردان اخلاص
 راهی بین وراه، تا شین و خرم
 رای هامون، تمام کردن نظاره
 جستجو، ندشت و هامون مکردن

خبر آوردن رهام کابلی از اردوی تورانیان

۲۲۰ صاحب نبردی، شیرین کلامی
 ۲۲۱ مذانم احوال، سپای ناشنخت
 ۲۲۲ پیشخوانش پری رود رم، بردن
 ۲۲۳ بنیشو نو جاه، یک ماهی تمام
 ۲۲۴ بادا پری رزم بمانو چالاک
 ۲۲۵ بوطورها ناکرد، که نه انجم ویرد
 ۲۲۶ باره سرمستان، زو بیاون پیش
 ۲۲۷ چون رستم آسا، جامه رزم بیوش
 ۲۲۸ فرما، جهانگیر وینه گردباد
 ۲۲۹ هیچ پروات نبو، بور بی‌اندیش

ناگاه کابلی، یک رهام نامی
 بدوان آما، عرض کردش وجخت
 ایمشو نه ای، جا کوچشان کردن
 خیالش ایدن نه چمن با سام
 و آرام بشن اسب نکین هلاک
 کنیز چون سنفت، آوازه او مرد
 واتش، بی‌غیرت، آنه یانی یعنی چیش؟
 شیرافکن امان، و کس مدر گوش
 فرامرز جو حرف، فره بی‌دلشاد
 بلی، برادر ویت بشو (بچو) نه بیش

دمی جه مرکب پا ماور بوار
 تعجیل کرو جخت، بلکم بیای
 بی پروا، نه رزم بور بی اندیش
 کوی خارا، نه باد گرزش فرارن
 راهی بی نه راه، بور بی اندیش
 دشت و روی، و هامون طی کردش سپاه
 یکصد جه مردان، تو و پنهانی
 نوا بدانان، مغربی و هم تور
 تنها بمانو نروی کارزار
 نعره‌ی میدان، سر بیر و بر
 و ضرب شمشیر جگرش بکن چاک
 اسیران جه دست تور بکن راهی
 واتش یارت بو تاک تنیای فرد
 جم بی نه پایش، زرد قیو بنفش
 زمین ناپدید نه تارنده تم
 منده بی به وقت سفیدی ظهور
 شعله‌ی چراغان طورش دی و چم
 زایله اسیران، شفتش و گوش
 عود و عنبر بی مسوزای دم دم
 موبرد جه افلاک، صدای سوز و ساز
 گشت نه روز رزم، صاحب گاو سر
 گوش دا بین و دنگ، سوز ناله نی
 شیران نه کمین، پری کارزار
 مشعلان روشن، صدای بوق و کوس
 کوهی چون کاهی، ماماشان و چم
 هرویتان پی رزم، بجوشون و جوش
 واچن طلایه، بر میشن و بر

۲۳۰ سیصد تن مردان، بیر پری کار
 ۲۳۱ بشو، پی رود رم هر تا متاوی
 ۲۳۲ چون شیر شکار، پا نیا و پیش
 ۲۳۳ و تحقیق ماچی، رستم سواران
 ۲۳۴ چمان، بی ستون، گفته‌ی نه پیش
 ۲۳۵ نو شو دیجور راهی بی نه راه
 ۲۳۶ فرامرز فرما، به سام ثانی
 ۲۳۷ بیر، چنی ویت نی شو دیجور
 ۲۳۸ جهانگیر یک تن، دشمن بی شمار
 ۲۳۹ جی دم تو و جخت چنی صد نفر
 ۲۴۰ ار پشتیان بو هفت کره افلاک
 ۲۴۱ قطره هون بشو تا گاو و ماهی
 ۲۴۲ سام یل شفت سر فرود آورد
 ۲۴۳ جودما فرما، هزبری درفش
 ۲۴۴ راهی بین و راه تا شین و رود رم
 ۲۴۵ جه کو بشونین، سه ساعت دیجور
 ۲۴۶ جهانگیر یاوا، شو، نه دشت رم
 ۲۴۷ جه داغ توران، هیچ نمند و هوش
 ۲۴۸ فانوسان چنی مشعلان جم
 ۲۴۹ شقه شست چنگ، مطرب خوش آواز
 ۲۵۰ کرسی نشینان، یک هزار نفر
 ۲۵۱ کرسی نشینان، سرمست بین جه می
 ۲۵۲ کس نبی و کس، بی خبر جه کار
 ۲۵۳ جهانگیر وات، رو بکین بو فانوس
 ۲۵۴ مست بین سرمست بین شیران دژم
 ۲۵۵ آوای مطربان، بگرین نه گوش
 ۲۵۶ هر کس تورانی، بیرسو خبر

۲۵۷	کشانی گفتار، جواب دن پیشان	و توران زبان بپرسن لیشان
۲۵۸	بدن و صدا چقانی و فغفور	هر تا متاون، بو بزم پر شور
۲۵۹	هیچ مازون نو جا، بکیشون نفس	تورانی هر کس، گیر بارو به دست
۲۶۰	بواجون پیتان جه عرصه خطر	جهانگیر فرما، بو سیصد نفر
۲۶۱	جه هیبت لرزو، هفت کره افلاکی	سر گاوسر، بدن نرو خاک
۲۶۲	سرزمین لرزو، جه زور سامتان	دخيلم آمان، بی ننگ و نامتان
۲۶۳	جم بین نه دورش جون هاله قمر	قبول نمانا او سیصد نفر
۲۶۴	راهی بین و رزم، هر کس پری ویش	درفش اجل، وستشان نه پیش
۲۶۵	داخل بین و هم عظیم سپاهان	وینه گرگ و میش، نه رمه شبان
۲۶۶	ملایک حیران، جه کردارشان	انجم منتظر، کارزارشان
۲۶۷	دور بو جه آفات دایم، ماه و سال	یکسر مواتن، آفرین جه زال
۲۶۸	یزدان ببو یار، خسرو پرستان	چاو بد گوان، دور بو جه دستان
۲۶۹	پناه هر به ذات، بی همتای ویشن	تورانی جیحون، سیصد تن چیشن
۲۷۰	زمین ملرزا، جه سم ستور	داخل بین نو شو، ظلمات دیجور
۲۷۱	گر سیورز، جو دم، نگاه کرد جه دور	دلیران یاوان، بو بزم پرشور
۲۷۲	هراسان جه بیم بیج ورد چون ارقم	پیلتن دستور، شخصی دی و چیم
۲۷۳	به شان و شوکت، وینه ویش کمن	تحقیق نگاه کرد، واتش رستم
۲۷۴	نی شو دیجور، بی طور دیارن	پیلتن ویشن، و رخس سوارن
۲۷۵	وینه بیماران، بانده و درد	رو نه بزمگاه، افراسیاب کرد
۲۷۶	واتی سرزمین، جه ریشه هور کند	به دوان دو، به نعره بلند
۲۷۷	تا کی بی دستور، مست می نوشی	واتش پادشاه، پی چیش خاموشی
۲۷۸	توا سام و نش، چون تارنده تم	جی شو دیجور، شخصی دیم و چیم
۲۷۹	هوریزه ویا، دل و اندیشن	ظاهر و ترکیب پیلتن ویشن
۲۸۰	مجلس بی مخشوش، جه عرصه خطر	چون خبر و گوش شاه، کردش اثر
۲۸۱	مشعل بی روشن نه، هر عرصه گا	کرسی نشینان، هو ریزان ویا
۲۸۲	جه نام رستم، نداشتن قرار	تخت زر خالی، نه مردان کار
۲۸۳	بینم واجه راست، دل ماور و غم	شاه وات، گر سیورز چطور دیت و چم

شاهنامه لکی	
۲۶	
پیلتن آمان، به ای مرز و بوم	اگر و تافی، وینت بی معلوم
آماده بیان چین، چینی ماجین	با چا دلیران، جویای شور کین
مشعلاتان، نکران خاموش	سپاه تمامی، بجوشن و جوش
بینایی مخلوق، تمام بی نورن	عرض کرد، شهنشام شوی دیچورن
تنها سواری، سپاه دیچور بی	هرایدم ذانا، سرمه ستور بی
سوای رخش نین، جو بونه هیون	هیون سواری، چون بیستون کوه
بی خوف مکیلا، به وینه دلریش	اسباب کیانی، پوشا بی به ویش
پی چیشن مگیلی، چون دزدان دستور	نپرسام وینش، سوار دیچور
پی مصاف جنگ، درونش ریش بو	واتم مبادا، پیلتن ویش بو
جه زور جنگش بیر نشوم و بر	گاو سر بدوم نه کاپول سر
گریزام ای شاه، وینت معلوم بو	جویای متن، بور کینه جو
چون مبو تدبیر، ارهی شیر مرد	پری مصلحت، پیران طلب کرد
ای مرد سرهنگ، تدبیرت چیشن	اگر پیلتن، براستی ویشن
نه ای رزمگاه، پا منی و پیش	عرض کرد، شهنشام هیچ مکر اندیش
امشو و راستی ویش مدونی صف	او مرد سرهنگ، گاو سر نکف
پا منو و پیش، اندک و کم کم	شعله فانوسان، موینو و چم
فلک جه ناله، گرزش تواسا	هر کاتی، ذانای وینه رعدآسا
روی زمین مبو، و روز محشر	پراشه آهن، گرز گاو سر
سپاه تار و مار بازوی البرزش	انجم هراسان، نه باد گرزش
نه فغفور چین، نه کشان کین	نه توران سپاه، نه مغرب زمین
نه بیر و هژبر، نیروی کارزار	نه مردان رزم، نه شیران کار
بور سهمناک، پرواش جه کین	توان و طاقت نبردش نین
پی چیش منمائی، ضعیفی شیران	شاه شی نه غضب واتش ای پیران
بی طور منمائی تورانی هم خوار	او سکزی چیشن، نیروی کارزار
حرف تو دایم، بی اعتبارن	کیخسرو چوپان توران دیارن
بر کره جه دل عقل مجنونئی	دست هوردار جه حرف گفته ی وارونی
من جه واته تو، خاطر م ریشن	پیلتن کامن، وجودش چیشن

- ۳۱۱ ولوله خیزا، نه جمع شیران
 ۳۱۲ آهر نروی اوج انجم مریزا
 ۳۱۳ عالم هراسان، رزم جهانگیر
 ۳۱۴ نه جاکه ی زامش هون ماما چون شط
 ۳۱۵ نی غبرا موری، منمانا چون کوه
 ۳۱۶ بینم واچه راست دل و اندیشن
 ۳۱۷ عرض کرد، شهنشام شنفقت و گوش
 ۳۱۸ سپاه آوردن، پری کارزار
 ۳۱۹ حاضر بین نو جا، پری کار و زار
 ۳۲۰ روی زمین پر بی، نه اسباب و گرز
 ۳۲۱ سرمست سرهنگان نوهی زال پیر
 ۳۲۲ دیجور هراسان، کس نکردش خو
 ۳۲۳ دایم پی افساد، چون گرگ نه کمین
 ۳۲۴ رو آوردشان پی مصاف نو
 ۳۲۵ سر وینه خزان، او شو مریزا
 ۳۲۶ ابله وه نشتر، او شو مدا مشت
 ۳۲۷ کیانی مردان، کشانی دستور
 ۳۲۸ هیچ کس گرفتار دور دون نبو
 ۳۲۹ تمامی، جه گیان شیرین ویردن
 ۳۳۰ ملایک جه عرش، موات الحذر
 ۳۳۱ صدای تبرزین، دو گوش مکرد کر
 ۳۳۲ تا و پر، منیشت و سنگ خارا
 ۳۳۳ سپای تورانی، مات و افکند بی
 ۳۳۴ ایران خوش دماغ، توران پریشان
 ۳۳۵ هر پوسن، کردار ای چرخ گردون
 ۳۳۶ نه بزم ممانو نه عیش نه ماتم
 ۳۳۷ جه فتنه ی بازیش عالم زبونن
- نه گفتگو بین، شاه چنی پیران
 صدای ناله سخت، گاو سر خیزا
 تراق و تروق صدای دار و گیر
 مصری سوهانان مرد مکرد دولت (۲ لت)
 نه آهر گرز، دیجور وینه رو
 شاه فرما پیران، ای غوغا چیشن
 آما و جواب، پیران پر هوش
 پیلتن زانا، تحقیق وایکار
 تدبیر نما، تا، مردان خون خوار
 هی نبرد خیزا، بی وه رستاخیز
 یاوان پی مصاف، سپای جهانگیر
 صدای الامان، خیزا نه اوشو
 نامی جوانان تورانی زمین
 فرقه بد نمک تمام کینه جو
 دنگ هی نبرد هیاهی خیزا
 زمین بیوه نیل، جه صدای غرشت
 چقانی چنی مغربی هم تور
 دلیران رزم سپای کینه جو
 مردان سیستان، هجوم آوردن
 وقتی و دشمن مدان گاوسر
 شراره شمشیر، قاره هلو پر
 خدنگ خون آلود، نه جرگ مویارا
 ستاره ایران، او شو بلند بی
 چند خیمه غارت، فلک دا پیشان
 ایرانی کم بین تورانی جیحون
 منازه و بزم، به شادی و به غم
 هر یک پنج روزی بازار دونن

شاهنامه لکی	
تا سرای دستان ندادن بینش	۲۸
نه او بزمگاه نیشن، خاطر جم	۳۳۸
زمزمه خیزا، جه سپای بی شو	۳۳۹
روی رزمگاه، بی و روز محشر	۳۴۰
گاو نه زیرزمین، دو زانی خم کرد	۳۴۱
جهانگیر نه تخت، نکردش قرار	۳۴۲
نه او بزمگاه، پا نیا و پیش	۳۴۳
تورانی سپاه، یا نوه زالن	۳۴۴
شخصی دی وچم، تهمتن دستور	۳۴۵
نه تور نه چینی، کس نشی و بر	۳۴۶
نه مغز شیران، دنگ مدا چونی	۳۴۷
دو نهصد هزار جمع سرکشان	۳۴۸
آمد پی ایران، نامدی بی تور	۳۴۹
سام آما، و عین تمام درع آیین	۳۵۰
تحقیق بی وینش یه سام سوارن	۳۵۱
نعره برآورد، وینه رعدآسا	۳۵۲
وینه‌ی ویش، نه دور دنیای دون‌کمن	۳۵۳
جهانگیر بداد سام یل، یاوا	۳۵۴
فرس میچا، به حلقه طناف	۳۵۵
حون نروی میدان، جاری بی چون جو	۳۵۶
قرار هیچ نداشت، نه او جا هزبر	۳۵۷
در دم حاضر بی، سجده زمین کرد	۳۵۸
هر چه بفرمای، منت و گیانم	۳۵۹
مدروم بینت، توران هر چه هست	۳۶۰
پایه‌ی تخت تو، هر برقرار بو	۳۶۱
تمام سیستان چنی زال پیر	۳۶۲
جه لام خواهی کوهی، خوای پاره‌سنگی	۳۶۳
اصلا کس تا سر، کام ندی وینش	۳۶۴
اوشو ایرانی، به شادی و خرم	
دو ساعت دیجور، منه بی برو	
تراق و تروق، قبگای اسپر	
وقتی مداشان، به فیل و به مرد	
الامان خیزا، نوا و شو تار	
یکصد جه مردان، بردش چنی ویش	
بدانو کین؟ چیش خیالن؟	
وقتی نزاوو بی، نگاه کرد جه دور	
هر جا مشانو، و خشم گاوسر	
جه غرشت دنگ نعره‌ی هیا هی	
تورانی چنی مغربی و کشان	
زمزمه خیزا، تو داج دیجور	
جهانگیر یاوا، بو مصاف کین	
تورانی نرزم هم بیشمارن	
هر ایدو رو کرد، نه او بزمگاه	
یه سام ثانی، نوه‌ی رستم	
فلک قاپی خیر، بریش شکاوا	
ویش وست نکوره‌ی عدلگاه مصاف	
دو البرز سوار، دو بیستون کوه	
پشت دابین وهم، دو شیر و دو ببر	
شای افراسیاب، پلکش طلب کرد	
عرض کرد، شهنشام بنده‌ی فرمانم	
فرما، جهانگیر باورو بدست	
وات ای پادشاه، دولتت یار بو	
اگر پیلتن، سیوای جهانگیر	
بفرمای ماورون، به یک درنگی	

۳۶۵ جهانگیر کامن وجودش چیشن
 ۳۶۶ آفرین کردن، او سپاه و او خلق
 ۳۶۷ فرشته‌ی دولت سبب کارت بو
 ۳۶۸ زمین ناپدید، جه غبار گرد
 ۳۶۹ دلیر دیجور، نوه‌ی زال پیر
 ۳۷۰ زور دلیری، بستانوم چینت
 ۳۷۱ نوشانی گرز شیران و بوران
 ۳۷۲ بیت و یادگار، دور روزگار
 ۳۷۳ دست برد پری گرز، و بیوه قیل و قال
 ۳۷۴ قابض حاضرن پری مامت
 ۳۷۵ انشاله نی جا میت گرفتار
 ۳۷۶ بی طور مدانی یه بزم بادن
 ۳۷۷ جه مستی ماچی، زال زر کین
 ۳۷۸ تو هم نام زال برو بی منت
 ۳۷۹ اگر کرده بو، سر و سنگ دادن
 ۳۸۰ شغال هر بری، کی آورد و تنگ
 ۳۸۱ دوران چند سرهنگ، کردن ناامید
 ۳۸۲ فرییمان دینی مرد صاحب کوپال
 ۳۸۳ خیزا نه اوجا، چون کوه البرز
 ۳۸۴ زور آورد پی گاو، ماهی کرد نشست
 ۳۸۵ انجم تار بیبا، جو کوپال و دست
 ۳۸۶ مساوی خاک بی، جه نامش البرز
 ۳۸۷ داش نروی سپر، بو طور شیر مرد
 ۳۸۸ نفرس خیزا صدا چون جرس
 ۳۸۹ الحذر خیزا، نه کره افلاک
 ۳۹۰ بلند کرد نه اوج، گرز گران خو
 ۳۹۱ ملایک، سرسام بازوی البرزش

نواچی البت، مست می نوشن
 شاه تمام خوشحال، جه گفتار پلک
 فرما، مرخص یزدان یارت بو
 او، مرد سرهنگ رونه‌ی میدان کرد
 رعدآسا دستور، وات ای جهانگیر
 شرط بو یک ضربه بنمانوم بینت
 تا ایسه نه نیت، شیران نه میدان
 کاری پیت کرون، نعرصه‌ی پیکار
 نه گفتگو بین، جهانگیر و زال
 واتش، ار یزدان برو نجات
 تمام ترکستان ار بیوت و یار
 شای افراسیاب، فریبت دادن
 مصاف شیران، جای گزاف نین
 ار میش، نام گرگ برو به خط
 کی رو بای نه رزم، شیران رو دادن
 کی کبکی، بازی، آوردش و چنگ
 پلکم وات، جهانگیر تو مواچه اید
 ایسه منازی تو، و باهو و بال
 جهانگیر، وجخت دست برد پری گرز
 زمین جه نهیب ستور سرمست
 بازو بلند کرد، وینه‌ی شیر مست
 روی غبرا روشن، جه بادا و گرز
 پلک، سپر نرای گاوسر آورد
 سپر، نشست نه مغز او کله فرس
 زمین شقش برد، فرس شی نخاک
 نوبت گفت بدست دیو کینه جو
 انجم تاربا، جه باد گرزش

سپر توتیا کرد، بوینه‌ی خاش خاش	
قبه اسپرش بی برج قمر	
نفرس خیزا، صدا چون جرس	
پلک آورد، به گیر بند ازدها	
جهانگیر، چون کوه پلک آورد بوار	
پاره پاره بی، درع آهنین	
کشانی گشت مات، تورانی خاموش	
جه و ر دا کیایت پی داد دیوان	
درفش رزمش، خیزا وینه گل	
نسیم دا وینش، ولاو کرد جه هم	
میسره روش کرد به موا و شیدا	
ویش، آماده کرد پی مصاف جنگ	
یروش، پی سپای زنگی آوردش	
سان سپای قیر، کردش نگونسار	
یا شفاعت خوای، روی دشت محشر	
به بخشای گنای، فرقه زیبا و زشت	
کان بخشش و حشمت پناهی	
عرض استدعای، درگاه تو دارن	
کسی غیر جه ویت، فریادرس نین	
بخشش بی شمار، کرم بی شونی	
جه روسیاهی، ویرانن مالم	
جه روز عقبا، به فریادم رس	
سپای بیشمار درخشان، فوج فوج	
مردان، و شمشیر کردشان تباه	
فرما به پیران، ای صاحب تدبیر	
جه کردار سام، خاطر م ریشن	
جه بخشاننده، پروا جه کیتن	
جهانگیر، نه جخت سپردا نه راش	۳۹۲
وقتی دا نه روی قبه گاه سپر	۳۹۳
فرس شی نخاک تا حلقه‌ی نفس	۳۹۴
نوهی پیلتن، کمند هوا دا	۳۹۵
سهل منده‌بی، سحر بو اشکار	۳۹۶
بوتور مکیشاش، نروی سر زمین	۳۹۷
سقلایی تمام، چینیان بی هوش	۳۹۸
ناگاه سحرگاه، ستاره میزان	۳۹۹
ستاره سحر، کرد و قراول	۴۰۰
اول غنچه بی شکوفا دم دم	۴۰۱
پری میمنه، بیداشش کیشدا	۴۰۲
نعدلگاه، اسپای سفید زنگ	۴۰۳
چون ابروی مهوش، طیب آراکردش	۴۰۴
پادشای خورشید، تمام برقرار	۴۰۵
مؤذن واناش الله اکبر	۴۰۶
یا حق به حاجت پیغمبران گشت	۴۰۷
رهنما و رهبر، گم کرده راهی	۴۰۸
نیک و بد همه، امید وارن	۴۰۹
سیوای ذات ویت، هیچ کسی نین	۴۱۰
هر اون مذانوم، لا شریک تو نی	۴۱۱
عاصی و عصیانم رو سیاه حالم	۴۱۲
سیوای ذات ویت امید نین کس	۴۱۳
خورشید خاور، قرار کرد نه اوج	۴۱۴
سام یل، کیشا پلک نعره گاه	۴۱۵
شای افراسیاب، سیاه بی چون قیر	۴۱۶
تا کی بنیشن؟ مصلحت چیشن	۴۱۷
عرض کرد، پادشام اختیار تن	۴۱۸

- بفرما شیران، پی میدان کار
 دو نهصد هزار، تمامی جم بو
 نی جا نمانو، هنی یک سوار
 قره‌وول برشو، نه هر رزمگاه
 مغلوبه کران، روی میدان جنگ
 چون دریای قلزم، کناره خاشه
 کسی بیر نشو، چه میدان کار
 دنگ هی نبرد، طبل کوس خیزا
 چه سم هیون، زمین بی تباہ
 اینه تو کردت ای سالار بور
 چه مکر مکار پیر کهن سال
 مردان سیستان، سام و جهانگیر
 رو کردن نرزم، دو دریای جیحون
 صدای گاو سر، نه اوج کرد گذر
 چه غرشت رعد سما مندوس
 چه حلقه زره، چه پیکان پر
 فرس دولت (۲ لت) بی، نه میدان کار
 قبه اسپران، بلند بی نه اوج
 روی هامون پر بی، دیسان، چه لاشه
 چهارصد تن مردان ایرانی نبرد
 جهانگیر مندن، سام و فرامرز
 دو کوه البرز، بیستون سوار
 چه هون مردان، زمین آغشته
 سام تمام خسته‌ی تیر و تبر بی
 جهانگیر تنیا، نه او رزمگا
 تا آخر الامر فرس بی هلاک
 بلند بی نخاک، چون کوه البرز
- بجوشون و خشم، پری کارزار
 ۴۱۹ روی زمین چه پر پیکان، ماتم بو
 ۴۲۰ گشت بیو نروی عرصه کارزار
 ۴۲۱ خبرداری کن، چه ایران سپاه
 ۴۲۲ سما پر پیکان، زمین آتش رنگ
 ۴۲۳ بخت ایرانی بکن جو وارشه
 ۴۲۴ به ستان و تبر، میان گرفتار
 ۴۲۵ فلک تار و مار، انجم گریزا
 ۴۲۶ شیطان وات پیران، اله ایوالله
 ۴۲۷ من نا مام به یاد چه ایام دور
 ۴۲۸ روی زمین پر بی، چه گرز و کوپال
 ۴۲۹ دو بنده جوان نوه زال پیر
 ۴۳۰ توران چون خیمه، ایرانی ستون
 ۴۳۱ ملایک جو رزم، منمانا حذر
 ۴۳۲ بلند بی نه اوج، صدای بوق و کوس
 ۴۳۳ صدای گاو سر، عالم کردش کر
 ۴۳۴ خرطوم فیلان، مریزا بوار
 ۴۳۵ ملایک بی شک، گریزان فوج فوج
 ۴۳۶ سیل هون سر برد، به وینه‌ی خاشه
 ۴۳۷ اجل بی حاضر، باد فنا برد
 ۴۳۸ نه او رزمگاه چون، کوه البرز
 ۴۳۹ نعدل میدان پری کارزار
 ۴۴۰ چه توران سپاه، لاشه بی پشته
 ۴۴۱ فواره هونش، نه اعضاش برشی
 ۴۴۲ فرس زخم آلود، نمند توانا
 ۴۴۳ چاک گستوان زینش، نیشخت نخاک
 ۴۴۴ نه اوج و یارای گاو سر و گرز
 ۴۴۵

هون روی میدان، جوش آورد و جوش	۴۴۶	ابرآسا نوجا، مکیشا خروش
پی جته‌ی حالش، گریوا دردم	۴۴۷	سام یل نه رزم ذلیل دی و چم
خجالت نعام، شرمسارانیم	۴۴۸	جودم وات یا رب، گناهکارانیم
به اله اله صبح و ایواران	۴۴۹	به یارب یارب، گشت شو بیداران
بی بند و طناف، چتر ایوانت	۴۵۰	به نور خورشید و ماه تابانت
به شفق بخشای، صبح ظهورت	۴۵۱	به تارنده‌ی تار داج دیجورت
نمندن به حال، دست برو به گرز	۴۵۲	بیا و به داد سام نه جا فرامرز
مبو چون زنان، یقم بکم چاک؟	۴۵۳	اگر جی میدان، او ببو هلاک
به فریادم رس صاحب عدالت	۴۵۴	طایفه‌ی دستان، مکر خجالت
گردی سهمناک، پیدا بو نو جا	۴۵۵	یا دادرس داد یکتای بی‌همتا
ارزقی و آبی، قرمز و بنفش	۴۵۶	ناگاه جه دور، دا، ازدها درفش
سرکش سرهنگان، رستم پرستان	۴۵۷	فرامرز چنی مردان دستان
سپای کینه جو، تار و مار کردن	۴۵۸	حاضر بین و جخت، یروش آوردن
بو سپاه عظیم، شور کینه خواه	۴۵۹	ویشان یاونا، و قلب سپاه
منکلوس فیلان، وجخت گریزا	۴۶۰	تراقه تروق گاو سر خیزا
مغربی، پی طیب ویسه بردن	۴۶۱	تورانی داخل سنگولی کردن
دعوا مکردن نوئه سرکشان	۴۶۲	چین پری ماچین، ماچین، پی کشان
یزدان ببو یار رستم پرستان	۴۶۳	هیاهی نبرد شیران دستان
نه عدل میدان مصاف و پیکار	۴۶۴	سقلایی سپاه، یکسر تار و مار
هون جاری نه جاش، وینه قرمز گل	۴۶۵	کزه سر سنان، نروی پرده‌ی دل
هون جاری نجاش، وینه رود و شط	۴۶۶	نیش تبرزین، کلاخود کرد لت
گاوسر گرزان، مرد مکرد هلاک	۴۶۷	تراقه سپر، و ضربه‌ی چکاچاک
کرکس، راکه ویش، و لانه‌اش نورد	۴۶۸	جه پره‌ی پیکان، سرنگون بی مرد
قیامت ظاهر بی، نروی سر سبات	۴۶۹	ملایک یکسر، الحذر موات
مصری سوهانان، کیشان نه خلاف «غلاف»	۴۷۰	تا یاوان و عدل، میدان مصاف
منمانا و تاج خسروان جه فرق	۴۷۱	تبرزین نغرق شیران بین غرق
نه جیحون برشو، ساحل او کنار	۴۷۲	چون کشتی، که باد مراد، ببوش یار

- ۴۷۳ یاوان به امداد، شیران غمگین
 ۴۷۴ جهانگیر نرزم، اوقاتش تالن
 ۴۷۵ هر یک هزار زخم، دریا بی لیشان
 ۴۷۶ هر دو تن و پای درفش آوردن
 ۴۷۷ شاه کینه جو، ارواح سپردش
 ۴۷۸ من جی رزمگاه، خاطر م ریش
 ۴۷۹ تدبیرت چیشن، پری کارزار
 ۴۸۰ بفرما شیران، پا بنیان و پیش
 ۴۸۱ روی زمین پر بو، حربه تیغ تیز
 ۴۸۲ بلند بو نه اوج، صدای گاو دم
 ۴۸۳ حلقه دن لیشان چون هاله‌ی قمر
 ۴۸۴ باورون جه بیخ، نوۀ زال پیر
 ۴۸۵ نگهدارت بو، دهنده داور
 ۴۸۶ روی هوا گشت بال کرکسی پوشا
 ۴۸۷ یک طبق زمین، بیوه گردباد
 ۴۸۸ ساقی جام می، و تعجیل بردش
 ۴۸۹ دوران وات بنوش، عمرت بی تمام
 ۴۹۰ طلب کرد و پیش، خسروپرستان
 ۴۹۱ بی دستور ندین، دیده روزگار
 ۴۹۲ اگر فرار کن، بد نامن ایران
 ۴۹۳ پی چیشن؟ که جاکه‌ی پور دستان
 ۴۹۴ مصاف شیران، باس غیر تن
 ۴۹۵ پای درفش رزم، ورمدن جه دست
 ۴۹۶ مردن خاصترن، جه فتنه ای بزم
 ۴۹۷ یزدان یار بیو جی مصاف جنگ
 ۴۹۸ اوسا فراوان، سر بو سراویز
 ۴۹۹ وتاو تعجیل پیایی، جه اسب
- بو دستور مردان، سیستان زمین
 سام یل، دیشان تمام بی حالن
 تورانی، کردن چهار دورشان
 فرس پی دو تن، و تعجیل بردن
 چون افراسیاب، نظاره کردش
 فرما ای پیران، فرمانت چیشن
 بواچه بینم، چون مبو ایکار
 عرض کرد شهنشام، هیچ مکراندیش
 کس نبو و کس، بو و رستاخیز
 نه هر جا بیون، نروینه خم
 بگیریان دوران، ایرانی یکسر
 دو نهصد هزار، ضربه تیغ تیز
 کس بیر نمشو، اندیشه مکر
 جه تدبیر پیران، سپاه خروشا
 یک طبق افلاک، کردش و پولاد
 نجاکۀ زمین، آهن ساز کردش
 هر کس آخر بی، نوش کردش یک جام
 نو جا فرامرز، مردان دستان
 فرما، مذانون، چون مبو ای کار
 دستم دامانتان، مردان شیران
 سرچشمۀ ایران، خاک سیستانن
 وادۀ نبردن، امجار غیرتن
 پشت ندن، نرزم تا توانتن هست
 تحقیق بواچون، لیتان بیو جزم
 شیران گشت واتن، ای مرد سرهنگ
 تاگیان مان مندن، نین رای گریز
 فرامرز شنفت، چون آذرگشسب

- اسرینش جوشیا، یخه کردش چاک
 علیل و ذلیل و شرمسارانم
 کس نین نی جای خسروپرستان
 جای هانا و امید، هر بتوم بستن
 اسیر ایرانی، جرگش کبابن
 روزی دهنده جمع اشیایی
 بی تنگدستان، دایم کفیلی
 یار جرم نه دوش خرقه پوشانی
 عالمان، ضعیف نار حرمانن
 هر کس شک آورد، چون مجنون شیتن
 دور جه پیلتن و هم پیره زالم
 نبوم و ریشخند، تورانی سپاه
 فتح کم نه ای رزم سپای ترک تاز
 قاپی فتح نروم، منمانا و پست
 زبانه اسرین، ویرده نه خاک
 بلند بی نه اوج، صدای گاو دم
 پره کلاه خود، نه انجم برشی
 واتش ای پیران، وینت معلوم بو
 جویای بدنای ایران شارنی
 هر دم به حيله‌ای، مکرری مسازی
 اسیر و غارت، ایرانت بردن
 بی خاک و بی بوم، منمانای گذر
 دوران تا به سر، بیطور نمی بو
 دلیران رزم، پری کارزار
 انشاله نی، جا میت گرفتار
 جه ور، ده کفن، پی تو، مکیانو
 کس بیر نمه شو، چقانی و دستور
- سجده زمین برد، نروی پشت خاک ۵۰۰
 وات یارب تحقیق گناهکارانم ۵۰۱
 دورم نه اولاد طایفه دستان ۵۰۲
 فرزندم ذلیل، برادر خستن ۵۰۳
 تورانی جیحون، ایران، حبابن ۵۰۴
 تاج بخش شاهان، گشت پادشاهی ۵۰۵
 پناه ذلیل و خسته و علیلی ۵۰۶
 گناه بخشنده‌ی گشت می نوشانی ۵۰۷
 عارف سرفراز روضه رضوانن ۵۰۸
 شکرانم بیت بو، گشت کرده‌ی وین ۵۰۹
 بیام به داد، هم تنیابالم ۵۱۰
 روسفیدم کر، نه ای رزمگاه ۵۱۱
 جه لای کیخسرو، بیوم سرفراز ۵۱۲
 روسیام یزدان، ماوروم شکست ۵۱۳
 ایه وات و قدرت، نمانا نخاک ۵۱۴
 فرما، تا داشان نرو بنه خم ۵۱۵
 البرز کوه، سوار بیستون کوه بی ۵۱۶
 رو کردش نرزم، شاه کینه جو ۵۱۷
 تا کی بی دستور، افسونکاری ۵۱۸
 بی سپای جیحون، فره منازی ۵۱۹
 خیالت کردن، شیران گشت مردن؟ ۵۲۰
 جه گوشت برشی، صدای گاو سر ۵۲۱
 فرصت دانا، مرد کینه جو؟ ۵۲۲
 شای افراسیاب، دو نهصد هزار ۵۲۳
 کفنی نه گیج، دور روزگار ۵۲۴
 اگر پیلتن، بی کار بدانو ۵۲۵
 ازدها درقش، مکیشو به تور ۵۲۶

- ۵۲۷ هجوم کن، پری مرد کینه‌خواه
 ۵۲۸ نیشانه محشر، در لاد بی معلوم
 ۵۲۹ خروشان بی رزم، و حربه کوبال
 ۵۳۰ جو دم نیش مدا، نه مغز مردم
 ۵۳۱ سر وینه خزان، جه او شو ریزا
 ۵۳۲ الامان خیزا، نه عرصه میدان
 ۵۳۳ لاهون خیزا، سر برد، چون خاشه
 ۵۳۴ روی غیرا تاریک، کس نبی و کس
 ۵۳۵ ناپدید هم چتر و تومار شاهی
 ۵۳۶ نه آبی نه زرد، نه سرخ، نه بنفش
 ۵۳۷ عالم بی دیجور، نه خورشید نه ماه
 ۵۳۸ نه هم سیستان، و نه درفش دستان
 ۵۳۹ نه صدای کوس بی، نه آوای جرس
 ۵۴۰ ملایک نه اوج، ویش مکرد، پنهان
 ۵۴۱ پشت دابین و هم، پری کارزار
 ۵۴۲ خالی مکردن عرصه‌گای میدان
 ۵۴۳ فرس راه نداشت، بنمانو تلاش
 ۵۴۴ نامی و نام جو، رستم‌پرستان
 ۵۴۵ الامان خیزا نه کره افلاک
 ۵۴۶ کسی خیال زنده و تن نکردش
 ۵۴۷ هیچ کس گرفتار دور دون، مبو
 ۵۴۸ مشندن وجخت، گاوسر، پی جنگ
 ۵۴۹ روی زمین جه هون شیران بیی تر
 ۵۵۰ بی و تلاطم، نداشتن مکان
 ۵۵۱ چون کشتی بی باد افتاده جیحون
 ۵۵۲ مگر بی همتا بیاووش بداد
 ۵۵۳ بلند بی صدای مرغ سیاه زاغ
- پیران اشاره، کردش و سپاه
 نه چهار اطراف، سپاه کرد هجوم
 سه تن جه شیران نوه پور زال
 صدای گاودم، هم روینه خم
 تراق و تروق گاوسر خیزا
 انجم تاریا، جه نیش پیکان
 روی میدان پر بی دیسان جه لاشه
 روی یک هوا یک سرب، وه پر کرکس
 قطره هون، و بگرد، جه گاو و ماهی
 نه فیل بی دیار، نه تخت، نه درفش
 نه چین، نه ماچین، نه توران سپاه
 نه سقلاب سپاه، نه هندوستان
 سما ناپدید، فلک بی کرکس
 هر صدای گرز بی، چنی سرستان
 سه کوه البرز، بیستون سوار
 گاوسر گرزان و هر کس مدان
 اونه گفته بی لاش و بان لاش
 یکهزار نفر، مردان دستان
 تمامی نه رزم توران، بی هلاک
 جه کردار دون و فتنه‌ی چپ گردش
 کشته بین و دست سپای کینه‌جو
 سه تن جه مصاف سپای جیحون زنگ
 هر حلقه زری، دو پیکان سپر
 مرکبان ذلیل، دو زاغ پیکان
 تا به رکابگاه، غرق سیل هون
 بلکم بیاوو، نی جا پای مراد
 مرغ زرین بال خاموش بی چراغ

ناپدید کردش مغربی و هم تور	۵۵۴	چتر قیرگون، کرد و پا دیجور
جی ای عرصه‌گاه چوتنن تدبیر؟	۵۵۵	فلامرز فرما بلی جهانگیر
فرس پی رزم ندارو نفس	۵۵۶	نی ای شو تاریک، کس نین و کس
شای افراسیاب وستن نه اوجا	۵۵۷	با جارو بکین نه او بزمگاه
تورانی نرزم به جوشن و جوش	۵۵۸	تا سحر باده خوشگوار بونوش
تشریف تا و پای بزمگاه بردن	۵۵۹	سه مرد سرهنگ، او تدبیر کردن
بزم بی‌مزه بی ساقی و ساده	۵۶۰	مشغول بین و بزم نوشان باده
باب فرزند ویش مکشت و بی فهم	۵۶۱	سپای کینه‌جو، هول مدان وهم
هر صدای گریزی بی‌حربه‌ی چکاچاک	۵۶۲	فرزند باب ویش مکردش هلاک
هیچ نین و تنگ حربه شور و شر	۵۶۳	نامی دلیران، نوهی زال زر
صدای دلیران، هیچ ناماش و گوش	۵۶۴	پیران نگاه کرد، میدان بی‌مخشوش
نعره سرمستان نین، یانی، چیش؟	۵۶۵	فرما ای هومان، پا بنیر، و پیش
کردار شیران، وینش بیو جزم	۵۶۶	هومان و تعجیل، رو کردش نرزم
گاهی آشکارا، گاهی و سوار	۵۶۷	خیلی و بی‌دنگ، نگوشه کنار
روی عرصه میدان کردشان خالی	۵۶۸	مفهوم بی، زاناش، شیران عالی
مدان به عمدان نه مصاف کین	۵۶۹	هر سپای توربی، چین چنی ماچین
فرزند باب ویش مکشت وینه گور	۵۷۰	قتل عام کردن نو شو دیجور
تا ولای پیران، نکیشا نفس	۵۷۱	تمام هوسناک رو آورد و پس
پی تورانیان، جرگم بی کباب	۵۷۲	واتش ای پیران، یانت بو خراب
شیران داستان، کس نین نو جا	۵۷۳	سپای تورانی، ها نه رزمگاه
سپاه هیچ نمند، یکسر بی‌تمام	۵۷۴	تورانی ویشان، کردن قتل عام
فراری نین پی شیران، شکار	۵۷۵	پیران وات، هومان، نمبو ای کار
نه روی رزمگاه، منمانا چون سنگ	۵۷۶	مگر او سه تن، هلاک بان نه جنگ
خصوص ای سه تن نامی پرستان	۵۷۷	فراری نین پی شیران دستان
کس نمذانون با هام، ترازو	۵۷۸	بوشآن و شوکت، بو زور و بازو
کمانم نین، لیم، نه مبو جزم	۵۷۹	اعتبارم نین پشت بدن نه رزم
خاموش بین همه، نو صدای گاودم	۵۸۰	منادی کردن دان، نه روبین خم

۵۸۱ دلیران، نرزم بگیران قرار
 ۵۸۲ نمایان مبان، سپای کینه‌ور
 ۵۸۳ من چه عرصه‌گاه، خاطر م ریشن
 ۵۸۴ منادی کردن سپاه بی‌خاموش
 ۵۸۵ کس نشو نروی، عرصه پر خطر
 ۵۸۶ کوس نروی مصاف نکیشو خروش
 ۵۸۷ روی عرصه، میدان، کردشان خالی
 ۵۸۸ نمد کوی شین، خسروپرستان
 ۵۸۹ ایرانی نین نه عرصه پیک پیکار
 ۵۹۰ شو، نشان نین، نروی عرصه‌گاه
 ۵۹۱ هر کس مواجو، سر مدونه سنگ
 ۵۹۲ نه سپای ایران هر سه دیارن
 ۵۹۳ چون مبان فرار، نه عرصه خطر
 ۵۹۴ هر سه باش بلوک، خسرو پرستن
 ۵۹۵ تا که صبح سحر نبو آشکار
 ۵۹۶ دقیقه‌ی نشو، خووشان و چم
 ۵۹۷ سپای کینه‌جو، و جا آوردش
 ۵۹۸ ناغافل، درفش سحر، کرد ویا
 ۵۹۹ سان سیا قیر، تار و مار کردش
 ۶۰۰ شیران داستان، و نظر آورد
 ۶۰۱ چه سپای توران، تمام، خاموشن
 ۶۰۲ چه کردار شیران، شاه سر حساب کرد
 ۶۰۳ مست مخمورن، نروی عرصه‌گاه
 ۶۰۴ زمین پرغبار، هوا آب‌نوس
 ۶۰۵ هر سه، دست بسته، باوران نی جنگ
 ۶۰۶ شاه مغربی و نظر آورد
 ۶۰۷ سپاهان کیشان، پی مصاف کین

تا سحر شفق، مبو آشکار
 بلند بو نه اوج، خورشید خاور
 تحقیق بو نعام بدانون چیشن
 حسب الفرموده پیران پرهوش
 نا سحر خورشید، سر مارو وبر
 منادی کردن گاودم خاموش
 ناپیدا نه جا، شیران عالی
 شو نشان نین، شیران، داستان
 شاه وات ای پیران، چون مبو ایکار
 و ظاهر، فرار کردن نه ای جا
 پیران، عرض کردش، ای شاه سرهنگ
 او سه تن هر یک، شیر شکارن
 پیلتن لیشان، منمانو خطر
 هر سه باده‌نوش، هم بالا دستن
 ایمشو ای سپاه، بگیران قرار
 پیاده مبو اصلاً، کس یکدم
 بو دستور پیران، او تدبیر، کردش
 سان سیاه قیر، تمام جا و جا
 هجوم پی سپاه دیجور آوردش
 جون نگای میدان و مصاف کین کرد
 دیش نه بزمگاه، مست می نوشن
 پیران، بدوان، خبر پی شاه برد
 عرض کرد، پادشاه، هر سه تن نی جا
 بفرما بدن، نه کبرگه کوس
 بگیران دوران مردان سرهنگ
 شای افراسیاب، سپاش طلب کرد
 شهنشاه چنی، فغفور و ماچین

گشت، جویای رزم مردان شیران	۶۰۸	گرسیوز، هومان، مردان پیران	۶۰۸
شیران داستان، هر سه، هانه‌ی بزم	۶۰۹	شاه، وات، دلیران، رویکین نرزم	۶۰۹
زمین، پرغبار، هوا آتش رنگ	۶۱۰	ناگاه گاودم، کیشان پری رزم	۶۱۰
فلامرزشیر سام و جهانگیر	۶۱۱	نامی جوانان، نوهی زال پیر	۶۱۱
رو پی رزم شاه کینه‌جو کردن	۶۱۲	پناه، هر به ذات بی‌همتا بردن	۶۱۲
مصری سوهانان، هور کیشان ویر	۶۱۳	رستاخیز، خیزا، جه عرصه خطر	۶۱۳
مصری سوهانان، کیشان نه خلاف	۶۱۴	الحدز، خیزا، نه عرصه‌ی مصاف	۶۱۴

جنگ کوزیب ماچینی، با سام

گرته بی بدست، گرز گران سنگ	۶۱۵	کوزیب ماچین، رو آورد و جنگ	۶۱۵
چون بور غران، واتش ای دلیر	۶۱۶	رو آورد پی جنگ فلامرز شیر	۶۱۶
بیندم و بند، محکم و استوار	۶۱۷	مبو دو دستت نروی کارزار	۶۱۷
اگر بیخشوت، ار بدوت عذاب	۶۱۸	دست بسته، بروت، پی افراسیاب	۶۱۸
نام تو چیشن؟ ای درنده شیر	۶۱۹	فرامرز شنفت، واتش ای دلیر	۶۱۹
کس نمذانی به هام ترازوت	۶۲۰	بی طور منازی به زور بازوت	۶۲۰
شر جو، شرانگیز روی روزگارم	۶۲۱	واتش من کوزیب ماچین دیارم	۶۲۱

گفتگوی فلامرز با کوزیب ماچینی

خستو، عاجزم، افتاده حالم	۶۲۲	فلامرز واتش، من نوهی زالم	۶۲۲
به بروش پیش کش، پری شاه ویت	۶۲۳	سام نورسی، مکیا نوم، پریت	۶۲۳
واتش، یارت بو، تاک تنیای فرد	۶۲۴	سام یل، شنفت، سر، فرود آورد	۶۲۴
واتی، بیستون، نو جاه کرد گذر	۶۲۵	سام یل، شنفت، وینه‌ی شیر نر	۶۲۵
دست برد پی شمشیر، دا، نه بناکش	۶۲۶	کمند جه باهو، چون گیسوی مهوش	۶۲۶
گیر آورد نه دوش کوزیب سرور	۶۲۷	هوا دا، بجخت، ازدهای خطر	۶۲۷
کمند هوا دا، پری کارزار	۶۲۸	مرد کینه‌جوی ماچینی دیار	۶۲۸
هرکس، روی پی تیپ ویشان آوردن	۶۲۹	لجام فرس، رو و پس کردن	۶۲۹
تازه پرورش روی روزگارم	۶۳۰	سام واتش، یارب نورس سوارم	۶۳۰

۶۳۱ به فریادم رس، صاحب عدالت
 قابض، جودم دا، کوزبش کرد، کور
 ۶۳۲ آفرین کردن شاه و شهریار
 ۶۳۳ جه میدان کار، پا آورد نه اسب
 ۶۳۴ تا و کمرگاش، زمین کرد نشست
 ۶۳۵ هور کند جه بدن، چه عرصه خطر
 ۶۳۶ ولای باب و عم، هم آوردش رو
 ۶۳۷ نوه پیلتن آفرین کردش
 ۶۳۸ یزدان ای فرزندی، کروت سرافراز
 ۶۳۹ پیران ویسه، جرگش بی کباب
 ۶۴۰ رو کرد نه سپای کشانی و فغفور
 ۶۴۱ نه کردار سام، جرگم بی کباب
 ۶۴۲ هجوم آوردن، دو نهصد هزار
 ۶۴۳ روی زمین بیو، گرز گاوسر
 ۶۴۴ زمین پرغبار، هوا آبنوس
 ۶۴۵ توران چون جیحون، جوشیان و جوش
 ۶۴۶ هر سه رونهی برج، بی همتا کردن
 ۶۴۷ پیدا بی آشوب حربی چکاچاک
 ۶۴۸ تنیا و افتاده جمع شیرانیم
 ۶۴۹ ویشان درست کرد، شیران ژیان
 ۶۵۰ منکه لوس فیلان، وجخت، گریزا
 ۶۵۱ خورشید، بی بیوار، ناپدید، قمر
 ۶۵۲ می نوشان و شاد، چون شیران دستور
 ۶۵۳ داستان ایشان، با بیو خاموش
 ۶۵۴

بیاوه بداد، نبوم خجالت
 ایه وات و کیشا کمندش به زور
 سرنگونش کرد، آوردش بوار
 به جلد و چابک، چون آذرگشپ
 داش و زمین دا، وینهی شیر مست
 چون شیر شکار، دست بردش پی سر
 سرش هوا دا، پی سپای کین جو
 سجده و ادب، نه هر دو بردش
 هر دوشان بوسان دو عینش و ناز
 خفیف نمانای، شای افراسیاب
 شای افراسیاب، نگاه کرد جه دور
 وات، تاکی نیشین؟، دنیا بی خراب
 گاو دم کیشان، پری کارزار
 اوسه تن نرزم، بیر، نشون وبر
 نه گشت سپای، خیزا طبل کوس
 گاودم پی رزم، مکیشا خروش
 هجوم پی شیران خسروی بردن
 واتن، نجات دا، ای یزدان پاک
 و فریادمان رس، دور جه ایرانیم
 تنگ زیر تنگ، چنی گستوان
 صدای هی نبرد طبل رزم خیزا
 تراق و تروق، قبه گای اسپر
 هم هی سرهنگان، شین نه رزم تور
 اوشو، دلیران، نه بزم پرجوش

خبردار شدن کیخسرو، از ویرانی ایران

۶۵۵ خبر برد پی جمع دلیران، کی

جه کو بشنوبن، قاصدی جه ری

چمان قیامت، ظاهر بی لیشان	۶۵۶	نه «کوه سایلان» خیر دا، پیشان
سجده زمین برد، قاصد و ادو (ادب)	۶۵۷	بردشان و پای، درفش خسرو
به واچی نه پیم، راز نیانی «نهانی»	۶۵۸	شاه فرما، قاصد چه کو آمانی؟
مفهوم بو وینم، سران سر، خیر	۶۵۹	ار نامه داری، برآور ویر
خلایق، نو جا، نکیشان نفس	۶۶۰	قاصد، عریضه، گرتش نه روی دست
جه داغ توران، نمند توانا	۶۶۱	نگای نامه کرد، سرانسر وانا
جه داغ توران، احوال، نپرسا	۶۶۲	تاسیا وتاسش برد، ساتی تواسا
عرض کرد، و خدمت شای والاتار	۶۶۳	جو دمداد، قاصد اما به گفتار
تمامی ایران، چپاول کردن	۶۶۴	پادشای توران، سپاه آوردن
بکران شکار شیر و بیر و غول؟	۶۶۵	کی بین شاهان، نه جبل چول
ولایت ایران، تمام دشمن دار	۶۶۶	سه ماه، نه جبل بکر و شکار
ولانش تمام بکران اسیر	۶۶۷	هیچ نبو و تنگ، فقرا و فقیر
تورانی، ژندن طبل بشارت	۶۶۸	ناموس ایرانی، گرد، شی، و غارت
لرزا جه هیبت، پیچ ورد شای جه قدر	۶۶۹	کیخسرو، اژنی جه قاصد خیر
هوش دا بی، بینش شای حشمت پناه	۶۷۰	منشی وزیران، وندن پری شاه
به دیو بدسرشت، بی طور نمیبو	۶۷۱	ابتداهش اسیر بی، شاه خورشید خو
بیخ و «بن چینه» ایران، آوردن	۶۷۲	کاری افراسیاب، به ایران کردن
تا به شهر ری، چپاول کردن	۶۷۳	اسیر و غارت، بی حساب بردن
شکست آوردن دلیران کی	۶۷۴	فریبرز سه روز کفت، نشون پی
سردار توران، گر سیورز مرد بی	۶۷۵	نه «شابک تپه»، سه روز نبرد بی
صدای مرد و زن، جه گردون و برد	۶۷۶	تا آخر سپای ایران، شکست ورد
نامی نامور، جوای رزم و جنگ	۶۷۷	ده هزار نفر مردان سرهنگ
بو دستور مصاف هرگز نمیبو	۶۷۸	هلاک بین به دست تور فتنه جو
شکار تخفیف ور، روبرو و پس	۶۷۹	بیاوه بداد، پادشای اقدس
قاپی شر وازن، خیر شنی و پس	۶۸۰	ولات خرابن، اسیر، شی جه دست
فرما، سرافراز صاحب بوق و کوس	۶۸۱	شاه، شی نه غضب، رو کردش و توس
زندگیم یاوان، راضیم و مردن	۶۸۲	چون مبو ایکار دور دون کردن

۶۸۳ اسیر و غارت، بی حساب بردن
 ۶۸۴ بی دستور ندین دیده‌ی ماه و سال
 ۶۸۵ پناه بر به ذات جهان آفرین
 ۶۸۶ قصاص ایران، مستانین لیسان
 ۶۸۷ عرض کرد شهنشام، هیچ مکر اندیش
 ۶۸۸ بیو و پیش رو، سپهدار توس
 ۶۸۹ تعجیل راه کر، هیچ مکر اندیش
 ۶۹۰ کس نشاط دون، تا سر نکردش
 ۶۹۱ جه فتنه بازیش عالم زیونن
 ۶۹۲ شاهم، سلطانم، ویت مدر جه غم
 ۶۹۳ نروی تخت زر، مست می نوش، بو
 ۶۹۴ هر کس شهریار طایفه ویشن
 ۶۹۵ بساط شکار، بنمانو به جاه
 ۶۹۶ خبردار بیون، شیران داستان
 ۶۹۷ تورانی، ایران و غارت بردن
 ۶۹۸ نمانو وجا، شش ساله زابل
 ۶۹۹ بواچان ای کار، خیلی، هن ضرور
 ۷۰۰ یک تن نمانو، خسروپرستان
 ۷۰۱ مردان نمانونوجا، که یک کس
 ۷۰۲ سرداران، نوجا، مکروش خلات
 ۷۰۳ جه لای کیخسرو، سرتان باختن
 ۷۰۴ بهانه نی کار، پی ویش بارو
 ۷۰۵ واجب و نسق، کیخسرو شاهن
 ۷۰۶ مایوس نه ثبات، باده و می مبو
 ۷۰۷ فرما بنویسند گفته زال گرد
 ۷۰۸ به نام یزدان، بدو گواهی
 ۷۰۹ رواج نمای حکم حشمت پناهان

یک کاری و سر ایران آوردن
 هون سیاوش، کردش پایه مال
 توس عرض کرد شاهم، هیچ مبوغمگین
 انشالله نه هر جا بیاوین پیشان
 زال زر شفتت، پا نیا و پیش
 بفرما بدن نه کبر که‌ی کوس
 کاویانی درفش، راهی بو نه پیش
 بی طورن کردار جرخ چپ گردش
 اینه، گشت کردار دوران دونن
 بفرما مخلوق، نه شکار بو جم
 آدم تا و سر، هر باده نوش بو
 هنی ای روزگار، کردارش چیشن
 بفرما سپاه، راهی بو نراه
 چپر، و تعجیل، پری سیستان
 هوریزن، بیان، وادی نبردن
 طفل ده ساله سرحد کابل
 اژدها درفش، بکیشان پی تور
 نبردنبردان، اولاد داستان
 فرس برانون، بیان هرچه هس
 وعده بو سپاه، ده روز نه «کلات»
 اگر نیاوان، فتنه‌تان ساختن
 احیانن هر کس، خودگیری کارو
 اوکس مند، یوان، بختش سیاهن
 محروم جه دیوان شاه کی، مبو
 شاه، منشی وزیر، درلاد طلب کرد
 بی طور بو مضمون فرمان شاهی
 شاه وات، بنویسی، تاج بخش شاهان

دایم جویای رزم، چون شیر، نه کمین	۷۱۰	سرافراز، بور سیستان زمین
نین وقت بزم و عیش و بشارت	۷۱۱	توران خراب کر، هفت اقلیم غارت
به مکر و افسون شای افراسیاب	۷۱۲	وینت معلوم بو، ایران بی خراب
دایم هر جویای رزم، نه کمین	۷۱۳	دلیران بور سیستان زمین
صغیر و کبیر، نه ملک کابل	۷۱۴	یک تن نمانو، نه خاک زابل
شاه، شی نه کلات، وینت بیو جزم	۷۱۵	اژدها درفش، بکیش پی رزم
بخشش و انعام حشمت پناهن	۷۱۶	ده شو، نه اوجا، اطراق شاهن
و تعجیل بیان، نوۀ زال پیر	۷۱۷	بکیا نه فلامرز، چنی جهانگیر
راهی بی درفش کیخسرو شاهی	۷۱۸	محکم بی و مهر، خسرو بی راهی
انجم، جه هجوم سپاه، گریزا	۷۱۹	درفش شاهی کیخسرو، خیزا
گشت صاحب علم، ورزا، و ناظر	۷۲۰	شصت هزار نفر، نوجا، بی حاضر
یلاوی مابین، دایم هر فرض، بی	۷۲۱	توس نوذری، گیو گودرز بی
سپر بی نه پاش، ارزقی و بنفش	۷۲۲	پری رزم کیشا، کاویانی درفش
گاو نه زیرزمین، منمانا فریاد	۷۲۳	یک طبق زمین بیوه گردباد
و پیاده مشن، خسرو، چنی زال	۷۲۴	کیخسرو، بوتاج و باهوبند لعل
نه گردش چرخ، ویت مدر جه غم	۷۲۵	مداش دلداری، خسرو، دمامد
زال چون پروانه، خسرو، وینه شم «شمع»	۷۲۶	مشین به راوه، هر دو چنی هم
سپاه راهی بو، پری کارزار	۷۲۷	نه وروز آرام، نه وشو قرار
نه داستان رستم، بکین روایت	۷۲۸	بادا بمانو، نی جا حکایت

رسیدن چاپار به زابل و آوردن خبر برای رستم

یکی خبر برد پی پور دستان	۷۲۹	جه کو بشنوبین، خسروپرستان
افتاده بی حال، حجره دل غمین	۷۳۰	تا شی و کابل و زابل زمین
ذانا جه ایران آوردن خبر	۷۳۱	دیده بان جه دور آورد و نظر
وات، چپر آمان، جه خاک ایران	۷۳۲	خروش هور کیشا مرد دیده بان
چپر و سرای دستانی بردن	۷۳۳	اهل و اهالی، استقبال کردن
منشی حاضر بی سراسر وانا	۷۳۴	نامه شان جه دس چپر ستانا

۷۳۵ کابل بی و حشر یوم القیامه
 ۷۳۶ قاصد کیانان، پی شهر زابل
 ۷۳۷ تمام بشنون، خسرو، چنی زال
 ۷۳۸ تمام پولادپوش، پری کارزار
 ۷۳۹ شیران دستان، کس نو جا، نین
 ۷۴۰ کوون پیلتن چنی سر مستان؟
 ۷۴۱ لوان به شکار، نین نی ای جا
 ۷۴۲ فلامرز و سام، چنی جهان بین
 ۷۴۳ رستم پرستان، نامی و نامور
 ۷۴۴ به عزم شکار، به کابل لوان
 ۷۴۵ بردن چنی ویش، بکران شکار
 ۷۴۶ سیر مرغزار همندان نو
 ۷۴۷ پی آمان تو خبر بکیانو
 ۷۴۸ فارغ نی شکار شیران هیجا
 ۷۴۹ اسیر ایرانی جه دست برشین
 ۷۵۰ بکشت سرحدی رقم کیانان
 ۷۵۱ هوریزان بیان، وادی نبردن
 ۷۵۲ بیاون چنی طایفه دستان
 ۷۵۳ نه گشت سیر نکای هم چشمه زاری
 ۷۵۴ جهانگیر و سام، بواسباب گرز
 ۷۵۵ خبر مبروم نه هر جا که هن
 ۷۵۶ رو کردش نه برج «قلعه کوهساران»
 ۷۵۷ صحرای فراوان، نکو، کوه و راغ
 ۷۵۸ هر جا گذرگای شاه سرمستان
 ۷۵۹ نه کوه و هامون، نگرش قرار
 ۷۶۰ بلند بی نه اوج کوهساران سنگ
 ۷۶۱ پیلتن نوی، ارواح مسپردش

ژ مفهوم و مضمون نوشته نامه
 وزیر و ناظر اهالی کابل
 چپر جه ایران آوردن احوال
 سپاه خروش کرد، برشین نی حصار
 چپر نگاه کرد، کابل خالین
 آما به گفتار، کوون پور دستان؟
 جواب دادن بینش، پیلتن یک ماه
 چل شوون شیران سیستان زمین
 جهانگیر بور و یک هزار نفر
 برزوی شیرافکن، قاتل دیوان
 جهانگیر چنی یک هزار سوار
 به عزم نخجیر کوهساران کوه
 ایسه ماواشان، کس نمذانو
 باداد بمانو تا میان نی جا
 چپر وات، یاران جای نیشن نین
 طایفه دستان چون خبر ذانان
 چپر جه ایران خبر آوردن
 جنگی جنگ جویان فرقه سرمستان
 هانا کر، برشونه هر کناری
 جستجو کران پری فلامرز
 زرعلی واتش، من پی پیلتن
 ایه وات و وداع کردش جه ایران
 مکیلا نه دور چمنندان باغ
 شکارگای قدیم اولاد دستان
 تعجیل کرد وجخت سه روز تا ایوار
 بی روز چهارم، شی پی کوه اورنگ
 نگای دشت و در و صحرا مکردش

نگاه کرد بو کوه، قلعه کوهسار	۷۶۲	نه کوه «اورنگ» سر برد و دیار
آوان جاری بی، نه پای سهندان	۷۶۳	چشمه و مرغزار و لاله لب روان
روی صحرای هامون، سبزی و مرغزار	۷۶۴	جنگل جنگلان، سیرانگای شکار
یکایک کردش، بو طور نظاره	۷۶۵	جستجو کردش، نه هر کناره
دودش نه روی چرخ هفتمین، ویرد	۷۶۶	پیلتن بی، هناسش بی سرد

یافتن زرعلی، رستم تاج بخش را

واتش، یا صاحب هفت کره افلاک	۷۶۷	و زار و اندوه سر نیا و خاک
روزی دهنده کور گمراهی	۷۶۸	رهنما و رهبر گم کردن راهی
نایدان نی جا، حشمت پناهم	۷۶۹	بیاوبه داد، گم کرده راهم
نگاهداری کر نه عرصه جاهان «جهان»	۷۷۰	کس بی کسان افتاده راهان
قطره می کوون، به وقت و بی وقت؟	۷۷۱	پری پیلتن مکیلون وجخت
تمامی عالم، بی او ماتمن	۷۷۲	نایدان نکوه، نه هر دو چمن
افتاده حالم، ندارم نفس	۷۷۳	یا یزدان پاک، به فریادم رس
نگاه کرد بو دشت، نو کوی سهمناک	۷۷۴	ایه وات وجخت، سر هورداشت نه خاک
مکیلو نو جا، چون کوه بیستون	۷۷۵	دیش رخش دیارن نو کوه هامون
نذانا جو کوون شیر تاج بخش	۷۷۶	به دوان دو، رو کردش و رخش
وحش و طیر و مار آهو، چنی گور	۷۷۷	نزاو بی ولاش، نو صحرای پرشور
بو دستور میو تحقیق دلریشن	۷۷۸	رخش جه دور نگاه «کرد»، شاطر ویشن
صداش نه بهرام کیوانی گذشت	۷۷۹	شحنه رعد آسا کیشا، نه او دشت
درلاد یاوا پیش چون شیران دستور	۷۸۰	خار و سنگ مکرد و سرمه کوی طور
تا سه توم کردن شیر دلاور	۷۸۱	سر مالا نه روش، یعنی بوسه ور
تا سه توم کردن رخس تاج بخش	۷۸۲	زرعلی دست وست نه گردن رخس
نیشان ده پییم، چارم، ناچارن	۷۸۳	وات، پیلتن جه کوه، مست و خمارن؟
یکسر بردنش، صغیر و کبیر	۷۸۴	شای افراسیاب ایران کرد اسیر
شاطرش نه دوش، دم و علم کرد	۷۸۵	رخش که یه شنفت دو زانو خم کرد
پیلتن بی هوش، نه او شکارگاه	۷۸۶	بی یک درنگی بردش نه او جا

۷۸۷ زرعلی نروی پشت خاک آورد
 ۷۸۸ هور کیشا فغان به ناله ستم
 ۷۸۹ مست و مخموری نه کوی سرکاوی
 ۷۹۰ قاپی فتح نروی، عالم بیستی
 ۷۹۱ جور شاه توران، مشهور بی نه عام
 ۷۹۲ مراد و مطلب گشت حاصل کردش
 ۷۹۳ تا کی نه شکار مست می نوشی
 ۷۹۴ نبی هراسان، شیر کارزار
 ۷۹۵ هر آخ مکیشا، مریزا اسرین
 ۷۹۶ ذاناش صدمه، رو دادن پی شاه
 ۷۹۷ اول تا آخر بوا چه پی مان
 ۷۹۸ یا خو پیره زال اوقاتش تا لن؟
 ۷۹۹ پنهان مدار چه بور بی اندیش
 ۸۰۰ سام یل نامه موتش نوندن؟
 ۸۰۱ گردن کشانان، رستم پرستان
 ۸۰۲ چنی جهان بخش، نادره ی زمان
 ۸۰۳ گودرزی مندن، تمام خاطر شاد
 ۸۰۴ پرسا احوالات نیک و بد تمام
 ۸۰۵ تا کی بی خبر و مست می نوشی
 ۸۰۶ تاج بخش هر نه فکر لاله وهاری
 ۸۰۷ به مکر و افسون شای افراسیاب
 ۸۰۸ ساق و سلامت، عمر تو باقی
 ۸۰۹ پی دستور آمام، جرگم کبابن
 ۸۱۰ دو نهصد هزار سپاه آوردن
 ۸۱۱ چند هزار اسیر بی صاحب بردن
 ۸۱۲ جوانان خاص یکسر نامور
 ۸۱۳ نبرد توران، پر داخ و درد بی

باز هم دوزانی اندکی خم کرد
 پیا بی چه رخس، تک دا به رستم
 پیلتن آمان، تا کی نه خواوی
 سر هوردار نه خواو، تا کی یه مستی؟
 شهر ری خراب، ایران بی تمام
 اسیر و غارت ایرانی بردش
 ایران بی خراب، تا کی بیهوشی
 دست و پاش مالا، در دم بی بیدار
 دیش که زرعلی، نیشن و سرین
 خسته و پشیو حال، ویش کردن شیدا
 فرما زرعلی هیچ مکر پنهان
 پادشای خسرو، تمام خوشحالن
 ایرانی سپاه، چیش آما و پیش؟
 فلامرز چنی جهانگیر رمندن؟
 زواره دلیر مردان سیستان؟
 برزوی دلاور، ازدهای دمان
 طایفه ی نوذر، و گرگین و میلاد
 اهل ولایت، تمام خاص و عام
 عرض کرد: پیلتن تا کی خاموشی
 تا کی شیرافکن، جویای شکاری؟
 سر هوردار نه خواب، ایران بی خراب
 هر کس مپرسی تحقیق و تاقی
 بلی پهلوان، ایران خرابن
 شای افراسیاب غنیمت کردن
 ورمی وهم خوار چپاول کردن
 فریبرز چنی بیست هزار نفر
 نی «شابک تپه»، سه روز نبرد بی

تورانی چپو کل ایران کردن	آخر ایرانی شکست آوردن	۸۱۴
شادی و شکارش بی وه زهر مار	پیلتن شنفست، سیاه بی جه قار	۸۱۵
برزو، جهانبخش، بور دنگ دلیر	واتش زرعلی، فلامرز شیر	۸۱۶
نمندن نوجا بو اسباب و گرز	سام دلاور نوّه فلامرز	۸۱۷
پیشان نیاوان خبر جه ایران؟	زواره پر زور، باقی دلیران	۸۱۸
شرط بو ای قصاص، بستانوم لیشان	ای شور و بیداد، نیاوا پیشان	۸۱۹
ویشان باده نوش نروی دور دون؟	توشان کیاستن بی دشت و هامون	۸۲۰
جه کار ایران، ندارون خبر	نخاک سیستان برشینن وبر	۸۲۱
چل شو زیادن شین و شکار	زرعلی واتش، برزو یل سوار	۸۲۲
یک هزار نفر، بردن زیادتر	چندی چند کسان، نامی و نامور	۸۲۳
هزار چون پیلتن، وجا مگذاشتن	ورنه توان و طاقت نداشتن	۸۲۴
یخه پاره کرد هورکیشا خروش	ایه وات و غرا پیلتن و جوش	۸۲۵
زهر مارم بو، ای سیر کباب	فرما: زرعلی یانم بی خراب	۸۲۶
آما و خواوم سام کینه‌خوا	ساتی جه ورتتر، خفته بیم نی جا	۸۲۷
و گر نیاووی، ایران بی خراب	واتش ای فرزند بیاوو به داد	۸۲۸
زبانّه آهر می ویرد جه گردون	وختی نگام کرد، جه صحرای هامون	۸۲۹
عالم هراسان جه دود تارش	تاوش سنده بی شراره نارش	۸۳۰
سام یل نه، عدل دست دا بی به گرز	دو فرقن او نار چون کوه البرز	۸۳۱
او کوه ناره خیل نبردن	سام یل پیشان احوال سپردن	۸۳۲
نه او خوورا، رو کردش ولام	نار سهمناک زور آورد و سام	۸۳۳
ورنه کوره نار، مدروم و باد	واتش ای بووه، بیاوم به داد	۸۳۴
وجخت سر نه خواو شیرین هور داشتم	من جه روی روشن تحقیق نیداشتم	۸۳۵
جه لام پرواز کرد تمام عقل و هوش	نه دو کوی البرز، هر دو کوی مجروش	۸۳۶
نا مام و نظر پور کریمان	نه رزم و نبرد سام نریمان	۸۳۷
گرفتار بین، چم ارای ریمن	تحقیق بی وینم، اولاد وینم	۸۳۸
عاصیم جه کردار شای افراسیاب	هوریزه وجخت، یانم بی خراب	۸۳۹
فلک نمازوم ساتی فراقت	رخش، پریم زین کر، ندارم طاقت	۸۴۰

- ۸۴۱ پری پیلتن، و جلد آوردش
 ۸۴۲ جامی جه کله دو سفید، نوشا
 ۸۴۳ گرتی بی به دست گرز گاوسر
 ۸۴۴ جه سامش «ترشش» لوزا، زمین تا و شرق
 ۸۴۵ نیانی ترکش، چون شیر ژیان
 ۸۴۶ سوار بی و رخش، چون بیستون کوه
 ۸۴۷ کله دیو سفید، نه انجم برنی
 ۸۴۸ بی پروانه رزم، بور بی اندیش
 ۸۴۹ رو کرنه ولات تور سر مستان
 ۸۵۰ جه کردار دور جهان آفرین
 ۸۵۱ به دوان دو، به وینه دل ریش
 ۸۵۲ نه هیچ مکانی، نکردشان خو
 ۸۵۳ بزرگش، اورنگ صاحب کوپال بی
 ۸۵۴ حد در ادو، «ادب» بجا آوردن
 ۸۵۵ تمامی مخلوق، گروه‌ها گروه
 ۸۵۶ تمام اهالی، گدا و شهریار
 ۸۵۷ جه ایران زمین، چت اما بگوش
 ۸۵۸ کسی نه ای جا، نکردن گذر
 ۸۵۹ شیران نبرد، هم صاحب کوپال
 ۸۶۰ آمان ویردن، نی جا به ضرور
 ۸۶۱ نمزکو شین، شیران دستان
 ۸۶۲ فرما ای سردار، شای حشمت پناه
 ۸۶۳ لیم پنهان مدار، بده ره نشان
 ۸۶۴ جوانان خاص یکسر شیر نر
 ۸۶۵ فرس جودمدا، غرق بی تا و گوش
 ۸۶۶ کشمیرم بوطور و نظر آورد
 ۸۶۷ نه مرد نه غریب، نه چین نه ماچین
- زرعلی وجخت، زین رخش کردش
 نه تنخوای خفتان، بست پور پوشا
 شمشیر سامش، بست نروی کمر
 کله دیو سفید نیا نروی فرق
 هزار چوب تیر و ده هزار پیکان
 کمند و کمان وستش نه باهو
 البرز کوه سوار بیستون کوه بی
 مهمیز دا و اسب و زرعلی نه پیش
 وات ای زرعلی بشو پی سیستان
 دنیا لیم بین و بحر قیرین
 تعجیل راه کر بی خوف و اندیش
 مرانان وجخت، سه روز تا وشو
 تا شین و شهری، سرحد زال بی
 شهر و اهالی، استقبال کردن
 سجده بردشان جه البرز کوه
 سجده بردشان، نه البرز سوار
 فرما به اورنگ، مرد صاحب هوش
 عرض کرد: جه ایران ندارون خبر
 فرامرزو سام، جهانگیر و زال
 به عزم شکار، سرحدان تور
 کس ناما و پیش، بشو پی دستان
 جه هیبت لرزا، پیلتن نوجا
 چند مرد سیستان، آمان چنیشان
 واتش، پیلتن، یک هزار نفر
 نامی نامیان تمام زره‌پوش
 تمام پولاد پو هیون چنی مرد
 نه ایران سپاه، نه توران زمین

نه ای خاک و بوم، بکران گذر	۸۶۸	ندیم جو دم، دا یکهزار نفر
فرما ای سردار، شاه کمزال «لعل»	۸۶۹	درلاد، غمناک بی‌نوهی پور زال
اوشو، دیم و خووکفته بین و نار	۸۷۰	تحقیق بی وینم سه تن گرفتار
حرف جد ویم هیچ نگرتم گوش	۸۷۱	سام یل لیشان، هیچ نمندو هوش
هر سه ذیلن و زار و پریشان	۸۷۲	و تعجیل بشم، بیامو پیشان
ولا زواره، مرد سهمگین	۸۷۳	چپر بکیانه، و زابل زمین
مردان نبرد و شیران آزما	۸۷۴	به واچه، سپاه، هر چه هن نوجا
باورو سپاه آماده پی جنگ	۸۷۵	بیو و تعجیل، نمانو درنگ
مشم «می‌روم» تا او جا، سپای توران بو	۸۷۶	مدارام نین نه شب و نه رو
دقیقه مکث کر، تا سپام جم بو	۸۷۷	عرض کردش اورنگ، مرد کینه‌جو
منزلان دور، مدی و پاوه؟	۸۷۸	چطور بی سپاه مشی «مچی» براوه؟
استدعام، ایدن، وینت بو معلوم	۸۷۹	دشمن بی‌شمار، نه هر مرز و بوم
قاپی شر، وازن، خیر شین و پس	۸۸۰	پیلتن فرما، کارشین جه دس
درفش شیران، سرنگون بین	۸۸۱	نه یکجا، اسیر ایرانی شین
چنی دلیران، صاحب ذات و زور	۸۸۲	اولادم، سه تن رو کردن به تور
مبادا و دست دشمن بان فانی	۸۸۳	هان ای کشاکش دعوای کشانی
مبوم و سر زوان گدا و شهریار	۸۸۴	جای نیستن نین، چون مبو ای کار
ای مرد سرهنگ، مکر فراموش	۸۸۵	هر چه واتم بیت، بگیریه نه گوش
زرعلی بلد، پری تور بردش	۸۸۶	ایه وات، وداع، جه اورنگ کردش
و تاج خسرو، مدردوت سوگند	۸۸۷	نه عدل راه وا، واتش ای فرزند
پی جئه حالت، جرگم بی کباب	۸۸۸	پیاده چنی، هفصد من اسباب
نبا بمانی نراه، بیت ذلیل	۸۸۹	بکیله و پس، مشون و تعجیل
بیامو و تیپ چقانی و فغفور	۸۹۰	بلکی رخس زویتر، بیاویت به تور
چمه رای درفش، کیخسرو شاهن	۸۹۱	ایرانی جه دم، دیده‌ش نه راهن
منالان نه جور، شای افراسیاب	۸۹۲	اسرین مریزا، یکسر و شتاب
نه دریای قوشن، بی‌حد و حسو	۸۹۳	فرزندان ذلیل، مخروشان به تاو
هر سه مجروحن، زار و پریشان	۸۹۴	خاصن، که زودتر بیامو پیشان

- زرعلی عرض کرد خیالت چیشن؟
 من چه تو فیشترا، تعجیل رامن
 نوا مغرور بین، بمانو و جا؟
 پیلتن دو دست، وستش نگردن
 واتش، بی همتا نگهدارت بو
 تا دوران ایام، بمانی پی زال
 رستم وات، چند شومان بیاویم بیطور
 زرعلی عرض کرد، چهار شوی دیگر
 رستم وات، فرزند مکر مدارا
- سوگندم به ذات بی همتای ویشن
 ذره مکث رخش، پاگیر پامن
 وینش برنجو بور کینه خوا؟
 دو دیده ش بوسا، چون غنچه چمن
 نجات دهنده روزگارت بو
 بی شانو و شوکت بی گرز و کویال
 مشون، بو ماوای پر شو فار شور
 مشین بو سپای، تور کینه ور
 قطره در وجخت نه دشت سارا

فرستادن اورنگ، قاصدی به زابل، به خدمت زواره

- دو مرد سرهنگ، راهی پی راه بین
 چهار شبانه روز، نگرتن آرام
 جودما، اورنگ نامه کیانا
 روان ی راه کرد، پری سیستان
 طی کردش راهان، و اندک زمان
 حالات رستم چنی سرمستان
 سیستان زمین شیران کابل
 به وعده ده روز، سرکشان جم بی
 کیشان بیداقان، هژبران دستور
 راهی بین و راه، بوران جنگی
 پا وان نرکاب، به قت و به دو
 ده هزار نفر مردان اورنگ
 روانه راه بین، بوران شیرافکن
 اوشو پیلتن نه «اترک» مقام
 سفیدی سحر، بلند بی نه اوج
 زرعلی گوری، آوردش و بند
- جویای نبرد توران سپاه بین
 شو نه «اترک کوه» گرتشان مقام
 سپاراش و دست یک مردی دانا
 مخربون، جه حال طایفه دستان
 داخل بی وه شار، وقلعهی سیستان
 بیان کرد پری طایفه دستان
 خبردار کردن سرکشان زابل
 سی هزار نفر، قلیل و کم بی
 شیران رو کرد، پری ملک تور
 نبی شان آرام، لحظه و درنگی
 داخل بین و جمع سپای کیخسرو
 داخل بین وهم، نکردن درنگ
 تا بشن و سر وعدهی پیلتن
 کردش، تا دیجور، حکمش بو تمام
 شکار نه اوجامکیلا، فوج فوج
 گیر دا و کمند، و بی چون و چند

پیلتن در دم، بیدار کرد ن خواب	۹۲۰	کیشا و سیخ دا، تابی و کباب
گریوا به زار، پی ایران یکسر	۹۲۱	سرهور داشت ن خواب، نوه زال زر
جویای درفش، کیخسرو شاهن	۹۲۲	اسیران بی کس، دیدش ن راهن
روزی دهنده جمع اشیاها	۹۲۳	بیاوو به داد، پادشای شاهان
افتاده ذلیل و تمام بی نفس	۹۲۴	زودتر بیاویم، بو جمع بی کس
نهار بکرو، بنمانو شتاب	۹۲۵	جودم زرعلی، پیش آورد کباب
تمامی واردش، بور بی اندیش	۹۲۶	پیلتن، او گور، هم کیشا و پیش
رخش زین ویش، کردش و خلالت	۹۲۷	جه دمای طعام، شکرانه حق وات
جویای نبرد توران سپاه بین	۹۲۸	دو مرد سرهنگ، روانه راه بین
تا خورشید دیجور مایوس کرد شرخت	۹۲۹	نداشتن آرام و تعجیل و جخت
نگاه دور مکرد مرد کینه خواه	۹۳۰	چتر سپاه قیر عالم کرد سیاه
چند شمع و فانوس، و چم آوردش	۹۳۱	پیلتن جه دور نظاره کردش
نزانو سپای تورانی، دخل «دغل»	۹۳۲	ویش نه «رود رم» مسوزا مشعل
بی خبر لیشان بور بی اندیش	۹۳۳	گرتن حوالی فرزندان ویش
او شعله آهر، بارگاه شاهن	۹۳۴	به یقین ذانا، آ نه سپاهن
ظاهرن وینم، سپاه و قشطن	۹۳۵	فرما زرعلی، دنیا روشنن
گاهی آشکارن، گاهی مبون گم	۹۳۶	جه دور دیارن، گاه گاه چون انجم
لینم بوی خبر، فرزندان پشن	۹۳۷	خاص تماشا کر بذانی چیشن
زرعلی رو کرد، وینه دلریشان	۹۳۸	تپه نه اوجا، نزدیک بی لیشان
مشعل دیارن نوداج دیجور	۹۳۹	شی نه روی تپه، نگاه کرد جه دور
مشنفت گاودم، مکیشا خروش	۹۴۰	خیلی نگاه کرد، عاقل و پرهوش
صدای گاو سر، نه اوج ویردن	۹۴۱	ذانا، بتاووه سپای نبردن
پری پیلتن، او خبر آورد	۹۴۲	به دوان آما، سجده زمین برد
اگر تو نبی، ایران بو ویران	۹۴۳	عرض کرد، فدات بام، تاج بخش ایران
بنیای مخلوق نه دیجور رستم	۹۴۴	تحقیق سپاهن، نه صحرای رمن
شنفتم بگوش تمام خاطر جم	۹۴۵	هر ایدم ذانا کوس گاو دم
ار توران نبو، ایرانی سپان	۹۴۶	فرما، زرعلی صدای کوششان

امجار و تعجیل، بیاوین و پیش

۹۴۷ جای مکث نین، مرد جفا کیش

حمله بردن رستم به سپاه توران

۹۴۸	روی نرود «رم» نیان و ضرور	دو مرد سرهنگ و نو سیای دیجور
۹۴۹	زمین خراب کر، تخت زرشکن	فلک وات حذر، ملک جی دو تن
۹۵۰	مواتن یارب به فریادش رس	ملایک دو روژ نه درگای اقدس
۹۵۱	دیشان صدای کوس، نه انجم وبرد	داخل بین نوجا، دو تن شیرمرد
۹۵۲	عاجز بین، جه دست حریه تیغ و تیر	فرامرز شیر، چنی جهانگیر
۹۵۳	بی خبر نه رزم و، او قیل و قال بی	سام یل مظلوم افتاده حال بی
۹۵۴	پری سام بو طور بوران بی هوش	هر دم تورانی موردن خروش
۹۵۵	هون جاری نه رزم، منمانا چون شط	باب و عم ندان و دشمن فرصت
۹۵۶	خون نجای پیکان، برآما چون دود	زره گستوان، دو تن خون آلود
۹۵۷	مشندن و خشم، گرز و گاوسر	پیاده دو تن، نه عرصه پیکار
۹۵۸	واتش، بی خبر اولاد زالن	پیران دیش، دو تن افتاده حالن
۹۵۹	زمین تا ماهی، به گرز مشکا وو	اگر پیلتن، جی دم بیاوو
۹۶۰	هنی نیک و بد، جه کس نپرسا	اثر کرد جه دل، جو دما ترسا
۹۶۱	زابلی میون، کار مبو مشکل	پیران وات هومان: هیچ مبو غافل
۹۶۲	جوانان خاص، کمر و کلاه زر	طلایه ببو صد هزار نفر
۹۶۳	آگاه داری کر، نه هر کناره	جه دور و نزدیک، بکر نظاره
۹۶۴	یا جا ای سه تن، برنشو لیشان	نبا ایرانی، بیاوون پیشان
۹۶۵	پری طلایه، هومان کردش رو	به گفتار مرد، فتنه کینه جو
۹۶۶	راهی بی نراه، بور بی اندیش	صد هزار نفر بردش چنی ویش
۹۶۷	ظاهر بی وینش، هیچ نمند و هوش	پیلتن شنفت، گاوسر به گوش
۹۶۸	رزم و نبردن، بور بی اندیش	فرما زرعلی، پا بنیر و پیش
۹۶۹	مصاف نبرد، کام شهریارن؟	بزانه سپای، کامین دیارن
۹۷۰	هجران شیران، آرامم سندن	زوی خبر باور، حالن نمندن
۹۷۱	فرمان رستم وینش بی دل چسب	زرعلی شنفت، چون آذرگشپ

شاهنامه لکی	
	۵۲
راهی بی وراه، بور بی اندیش	جو داج دیجور، پا نیا و پیش ۹۷۲
ویارا، نه برج چرخ لاجورد	دیش صدای گرز، هیاهی نبرد ۹۷۳
قاره پلو چر، تیر و تبر بی	صدای الامان، حذر حذر بی ۹۷۴
آهرش نه اوج انجم، کرد گذر	ترافه تروق، صدای گاو سر ۹۷۵
سر وینه خزان، مریزا بوار	بی و قیامت، تروی عرصه کار ۹۷۶
شخصی دی و جم، تهمتن دستور	جو دما هومان، نگاه کرد جه دور ۹۷۷
مکیلیا نو جا، چون شیران نر	پیاده شیری، آورد و نظر ۹۷۸
ها نه کمین دا، وینه شیر مست	گاو سر و گرز، گرتی بی بدست ۹۷۹
پیاده و چابک، ندار و مرکب	ترکش پر جه تیر، نه چوب غضب ۹۸۰
ترسا جه او شیر، هومان دلریش	رو نیا وینش بور بی اندیش ۹۸۱
رو آورد پریش اژدهای نبرد	زرعلی و خشم نگای هومان کرد ۹۸۲
هوا دا، پریش، و بی چون و چند	حلقه کرد به دست اژدها کمند ۹۸۳
مردان تارومار، هر کس پری ویش	هومان گیر آورد بی و کیشاکیش ۹۸۴
تورانی، هجوم کردن بی شمار	سرنگون کردش آوردش بوار ۹۸۵
کلاه خود و تیر، چنی ویش بردن	هومان نه چنگال شیر، راهی کردن ۹۸۶
زرعلی نوجا نگرش قرار	رو کردن و پس، مردان تار و مار ۹۸۷
مگریوا نوجا، ذلیل و ماتم	ویش وست نه کنار، شخصی دی و جم ۹۸۸
قطره دا وجخت، او مرد سرکش	کمین گرت وینش، دا، نه بنا کش ۹۸۹
سجده برد وینش، چون شیران دستور	آورد پی رستم، نو شو دیجور ۹۹۰
زو واچه پریم، ارواحم سپرد	پرسا زرعلی، خبر چت آورد؟ ۹۹۱
هجران شیران، ارواحم سندن	خاص واچه پریم، آرام نمندن ۹۹۲
صدای گاوسر نه اوج ویردن	عرض کرد، پیلتن رزم نبردن ۹۹۳
سر وینه خزان مریزو بوار	بی دستور ندین دیده روزگار ۹۹۴
کیشام و کمند او شیر سرمست	سرهنگ جوانی آوردم بدست ۹۹۵
شکار ندستم، وزور بیر کردن	چند مرد سرهنگ، یروش آوردن ۹۹۶
گیر بی و کمند چنی تاج زر	بلام تاس کلاو، چنی ژاژ پر ۹۹۷
آوردم پریت، نی دیجور تار	مردی نه کنار، سپای بی شمار ۹۹۸

۹۹۹ چونکه بی دستور خاطر م ریشن
 ۱۰۰۰ کین ای سپاه نه مصاف شور؟
 ۱۰۰۱ جه دست توران، ویرانن مالم
 ۱۰۰۲ اصلم طایفه ایران خاپورم
 ۱۰۰۳ افراسیابن، پرواش جه کیشن
 ۱۰۰۴ اسیر، شیران ایرانی بردن
 ۱۰۰۵ سوگندت به چتر بی ستون و تناف
 ۱۰۰۶ ظاهرن، سالار توران دیاری
 ۱۰۰۷ مرده درینم، چارم ناچارن
 ۱۰۰۸ ناله مرد و زن جه گردون ویرد
 ۱۰۰۹ جه کار سپای شوم کینه ور
 ۱۰۱۰ آما پی مصاف، شکستش آورد
 ۱۰۱۱ قتل عام کردن، تورانی نه جنگ
 ۱۰۱۲ ایرانی مردان، تمام تار و مار
 ۱۰۱۳ توس و زواره مرد شیرافکن
 ۱۰۱۴ مردان نبرد، گشت خسرو نژاد
 ۱۰۱۵ ایران بی غارت، مردان تار و مار
 ۱۰۱۶ پرواز کرد جه لاش، تمام عقل و هوش
 ۱۰۱۷ دنیا لیم تار بی، خاطر م ریشن
 ۱۰۱۸ یایم و ریشخند، سرکشان بور
 ۱۰۱۹ سرافکنده بیم جلال شاهم
 ۱۰۲۰ پنهان مداره بزانون تو کیت
 ۱۰۲۱ قدیم یاکه من، کابل دیارن
 ۱۰۲۲ کین جه ای رزم شهنشاه کیشن؟
 ۱۰۲۳ تمام مغربی مادر خطابن
 ۱۰۲۴ توران سپاهن نه کارزارن
 ۱۰۲۵ سام یل نه رزم زوینن تمام

جی نش بیرسه، بزانون چیشن
 پیلتن واتش، ای مرد دیجور
 عرض، کرد عاجزم هم ظلم حالم
 بی کسم، ذلیل اسیر تورم
 ای سپاه و سا نه، مپرسی چیشن
 دو نهصد هزار، سپاه آوردن
 تو چکارنی ای شیر مصاف؟
 جه خاک ایران، خبر نداری؟
 نذا نای رستم جه کام دیارن
 تورانی سپاه اسیرشان برد
 خسرو نذانا، رستم بی خبر
 نه شایک تپه، فریبرز مرد
 ده هزار نفر، مردان سرهنگ
 اسیر بی حساب، و غارت بی شمار
 شاه کیخسرو، چنی پیلتن
 گودرز و کشواد طایفه میلاد
 هیچکس شان نبی، با خبر ژ کار
 جه هیبت لرزا، پیلتن و جوش
 او مرد پرسالیش، تو نامت چیشن؟
 پیلتن، وات نامم کم نروی دور
 اولاد زالم و بنده را هم
 پیلتن پرسا، وچی نام ویت
 وات نامم اورنگ، ماوام نه خوارن
 رستم وات، اورنگ، ای سپاه چیشن
 اورنگ، وات، سپاه افراسیابن
 چینی و ماجینی کشان، دیارن
 فرامرز شیر، جهانگیر و سام

شاهنامه لکی	
	۵۴
سه تن هر نه رزم تورانی گورن	چل شو زیادن مصاف شورن ۱۰۲۶
فرما زرعلی، راهی بو نراه	لادی پیلتن تواسا نوجا ۱۰۲۷
وینه صواعق منمانا شتاب	اومرد چابک، هفت صدمن اسباب ۱۰۲۸
وات ای برادر یانت بو ویران	نه او جا، هومان رو کرد و پیران ۱۰۲۹
پیاده مردی وینم کردش راه	پری طلایه، برشیم نه سپاه ۱۰۳۰
شیر شکاری، داوطلب وازی	بیستون کوهی هزبر پروازی ۱۰۳۱
هنی و تمای زندگی نویم	چون پلنگ ناگاه کمند وست پریم ۱۰۳۲
من جه چنگالش زو راهی کردن	تورانی سپاه هجوم آوردن ۱۰۳۳
بردش و کمند پری آشوب شر	بلام طاس کلاو، چنی ژاژ پر ۱۰۳۴
شی پی شاه وانا یکایک گفتار	پیرا چون شنفت، در لادی هوشیار ۱۰۳۵
عرض کرد نه خدمت، شاه والاتبار	احوال هومان و چنی کارزار ۱۰۳۶
بواچه پریم، راز پنهانی	شاه فرما پیران، توجیش مدانی ۱۰۳۷
قاصدن او شخص بو طور آمدن	عرض کرد پادشام، ایران نژادن ۱۰۳۸
بواچه پریم، خاطریم ریشن	شاه وات ای، پرهوش تدبیرت چیشن ۱۰۳۹
پا منی نه ور، نه توران سپاه	پیران وات ای شاه، نه ای رزمگاه ۱۰۴۰
خیزابو، به خشم پری کارزار	نوا پیلتن ذانا بو، بی کار ۱۰۴۱
نه ای رزمگاه، کس نشو ودر	آماده بیان، سپاهان یکسر ۱۰۴۲
هر دمی مگری، مسازو گردون	بذائن چونن، ای دوران دون ۱۰۴۳
ار یزدان یار بو، کارمبو میسر	جی سه تن مترس، نمشون وبر ۱۰۴۴
بلکم جه روی لطف، جی نش، بو رازی	بی دستور مدا، شاه دلنوازی ۱۰۴۵
داخل بین نه جمع سپای کینهخوا	نو جا پیلتن، و زرعلی نراه ۱۰۴۶
زرعلی چون شیر، نه جستجو بی	البرز، کوه سوار بیستون کوه بی ۱۰۴۷
نه پر پیکان و گرز گاوسر	ملایک موات، جی دو تن حذر ۱۰۴۸
جه سام دستان مردان، پرکین	فلک وات، احسن، ماه وات آفرین ۱۰۴۹
باهو بلند کرد مرد سهمگین	یاوان، به نزاو، کشانی و ماچین ۱۰۵۰
خروشا به جوش، به نعره جگر	دست پهلویش نیا نه کمر ۱۰۵۱
صداش گذر کرد نه فوق سدره	قهرمان دستور اورکیشا نعره ۱۰۵۲

- ۱۰۵۳ لرزا جه هیبت، سیمرغ جه کوی قاف
 ۱۰۵۴ پانصد جه ترکان، تورانی زمین
 ۱۰۵۵ بی تیر و تبر و حربه چکاچاک
 ۱۰۵۶ گاوسر گرزان شدن به ضرور
 ۱۰۵۷ زلزله پرشور گفت نه روی میدان
 ۱۰۵۸ ماچینی پری تیپ، ویسه بردن
 ۱۰۵۹ نامی جوانان، نداشتن قرار
 ۱۰۶۰ شیران مگریزان جه عرصه خطر
 ۱۰۶۱ بینم واجه راست، دل و اندیشن
 ۱۰۶۲ یاوا به امداد شیران به ضرور
 ۱۰۶۳ هریک املاکی ستانا لیسان
 ۱۰۶۴ سجده بردشان نه اولاد زال
 ۱۰۶۵ شکوفا جه طرح، گل غنچه خندان
 ۱۰۶۶ سام یل، زنده مندن جه لاتان
 ۱۰۶۷ عاصیم جه کردار شای افراسیاب
 ۱۰۶۸ الحمدالله سام زندن تمام
 ۱۰۶۹ دوران ولاکه ی، کس ناوردنش
 ۱۰۷۰ یاوا به فریاد، حی لاینام
 ۱۰۷۱ کردارش فرین، داغش هانه دل
 ۱۰۷۲ هلاک بین نی جا خسروپرستان
 ۱۰۷۳ رو کرد نه میدان عرصه کارزار
 ۱۰۷۴ نه عرصه میدان، پا نیان و پیش
 ۱۰۷۵ مشندن وجخت، گاوسر به زور
 ۱۰۷۶ تمامی جه گیان شیرین، ویردن
 ۱۰۷۷ رخس نروی میدان، دم کرد و علم
 ۱۰۷۸ سپای کینهجو، پایمال کردن
 ۱۰۷۹ روی رزمگاه، بی و روز محشر
- نعره رعدآسا، کیشا نه مصاف
 جه صدای نعره، پهلوان کین
 زایله ترک بین، کفتن نه روی خاک
 نوداج دیجور، داخل بین و تور
 جه مغرب سپاه، خیزا الامان
 مغربی داخل، ماچینی گردن
 سپای تورانی تاریان به تار
 هر جا پیلتن مگردش گذر
 شاه فرما پیران ای غوغا چیشن
 ناگاه پیلتن نو مصاف شور
 زرعلی زودتر مژده دا پیشان
 دو البرز کوه، شین نه استقبال
 پیلتن بوسا دیده فرزندان
 واتش دلیران، سرم فداتان
 راست وچن، پریم جرگم بی کباب
 واتن تا دستان، زندن جه روی عام
 بلام جه فتنه، پیران کردنش
 هر چه کردنش، کرده بی تمام
 بی مزد و منت کارش بی باطل
 یکهزار نفر مردان دستان
 پیلتن شنفت، سپاه بی جه قار
 فرما بو، دو تن سوار بین چنیش
 رو کرد نه پیران، هم سپای فغفور
 تورانی سپاه، هجوم آوردن
 نو شو دیجور، دلش نه رویین خم
 نه هر جا شیران، حمله موردن
 تراق و تروق، گرز گاوسر

شاهنامه لکی		۵۶
هون جاری چون جو، نه میدان کار	نه آهر گرز، موری بی دیار	۱۰۸۰
خورشید ناپدید، تاربا قمر	زمین نشست کرد پی پشت بقر	۱۰۸۱
ماهی جه هیبت دست کرد و شتاو	یک طبق زمین نشست کرد پی گاو	۱۰۸۲
ملایک سرسام، غبرا پر نه جوش	انجم تار مار، صدای رعد خاموش	۱۰۸۳
جه هایره حربه شیر آهرمن	جه غرشت دنگ بور پیلتن	۱۰۸۴
سما ناپدید، هامون بی ماتم	سر وینه خزان، کفت نه رود رم	۱۰۸۵
لاوهون خیزا، سر برد چون خاشه	فرس راه نداشت، ندست لاشه	۱۰۸۶
دیجور تاربا، تختش بی جا سر	سحرگاه جودم شفق بی ظاهر	۱۰۸۷
پری تماشا عرصه‌گای خطر	خورشید خاور سر آورد وبر	۱۰۸۸
تار و مار کردش، مغربی هم تور	پیلتن نه عدل مصاف پرشور	۱۰۸۹
اوشو کشیا بی، نامی نامور	جه توران سپاه سی هزار نفر	۱۰۹۰
ظاهر بین جه هم، دوست جی دشمن	خورشید خاور، عالم کرد روشن	۱۰۹۱
بو کی بو دستور، خاطر زو یرن	معلوم بی، کردار کشتار شیران	۱۰۹۲
یاوا پری شان، امشو جه ایران	شاه فرما پیران، امداد شیران	۱۰۹۳
ریشه تورانی، جه بیخ آوردش	نمزیه کی بی، ای کاره کردش	۱۰۹۴
بی دستور ندین، دیده روزگار	ظاهر بی لیشان، محشر آشکار	۱۰۹۵
هر رستم بوتور او هانه کمین	وات ای شهنشام جه ایران زمین	۱۰۹۶
توس و نوزری و گودرزی کین	پیلتن نبو، نی باکم نین	۱۰۹۷
ندارون طاقت، ضربه کارزار	میلادی کامن پی مصاف کار	۱۰۹۸
من جه پیلتن، خاطر م ریشن	کیخسرو کامن، ایرانی چیشن	۱۰۹۹
ظاهر بو مردان، جه غبار گرد	بشو و نزدیک، میدان نبرد	۱۱۰۰
دل ماتم جی کاره، زبان هن حزیک	بلکه بشناسون، جه دور و نزدیک	۱۱۰۱
بدانون کردار، تورانی سپاه	مرد صاحب هوش، شی نه عرصه‌گاه	۱۱۰۲
و تحقیق، رستم و نظر آورد	جه دور تماشای میدان کین کرد	۱۱۰۳
عنقا نه روی اوج، نداشت رای گذر	پیلتن مدر، نه عرصه خطر	۱۱۰۴
پرنده نوجا، بستش پر و بال	نه هاره نبرد، نوه پور زال	۱۱۰۵
هانه رزمگاه خاطرش ریشن	تحقیق بی وینش، پیلتن ویشن	۱۱۰۶

- رو آورد و پس، مرد صاحب هوش
وات ای شهنشام، کار بین مشکل
پیلتن یاوان، امشو نه ای جاه
شاه فرما، پیران چون مبو ای کار
عرض کرد، ای سپاه تمامی بو جم
او مرد سرهنگ، هواش هر جنگن
شاه فرما، جودم دانی جه کرنا
دو نهصد هزار، تورانی زمین
قاره هلوپر و تراقه سپر
بانک تبرزین، نه عدل سپر
شمشیر مداشان، هم و پشت پیل
نوجا پیلتن چنی فلامرز
میدان خالی بی، جه توران سپاه
سجده و ادب، پیلتن کردش
عرض کرد فدات بام، پی چیش خاموشی
اری هی پهلوان، شیران شیر گیر
روشن نمای شوق، چراغ سیستان
شکست نمای خاقان، و خفیف نمای تور
شست کمانت، کیشا نه روی خاک
کشنده هفت خوان، رای مازندران
برآرنده جرگ، دیو سفید تخار
خرابکننده، طلسم دیوبند
حق ستان حق، هون سیاوخش
بیر بیان پوش، نوه زال پیر
نجات دهنده، شیران ایران
اینه تو کردی، کس ناورد و یاد
رستم وات، کنیز به یزدان پاک
- ۱۱۰۷ چون یاوا به شاه، هورکیشا خروش
۱۱۰۸ هر چه کردم، تمام بی باطل
۱۱۰۹ چون البرز مدرا، نه روی عرصه گاه
۱۱۱۰ چوتن تدبیر، پری کارزار
۱۱۱۱ شاه مغربی، حاضر بو جو دم
۱۱۱۲ ضربه ی چکاچاک، تیر و خدنگن
۱۱۱۳ تورانی جم بین، به فرموده ی شاه
۱۱۱۴ دست دان به کوپال، خروشان به کین
۱۱۱۵ فره سر زلفان، مشکاوا جگر
۱۱۱۶ کوه قاف، توقیا افکنده بی مهر
۱۱۱۷ بو طور هون آما، دنیا بی و نیل
۱۱۱۸ جهانگیر و سام، دست دابین به گرز
۱۱۱۹ کنیزک جو، دم فرصتش ذانا
۱۱۲۰ قاعده و آداب و جا آوردش
۱۱۲۱ پی رزم مصاف، هوپچ نمکوشی؟
۱۱۲۲ نامدار نامی بور، دنگ دلیر
۱۱۲۳ گشاد نمای بند، خسروپرستان
۱۱۲۴ پراکنده گر، چقان و فغفور
۱۱۲۵ تمورت کردن، دیو سفید هلاک
۱۱۲۶ شکافنده فرق، ارژنگ و اکوان
۱۱۲۷ روشن نمای جم، شاه و شهریار
۱۱۲۸ قاتل جادو ازدهای نژنگ
۱۱۲۹ هزبر پر قاف، بور تاج بخش
۱۱۳۰ قهرمان چاکر، به عقل و تدبیر
۱۱۳۱ دور واتو نوی، ایران بو ویران
۱۱۳۲ کنیزک دلشاد، یاوا به مراد
۱۱۳۳ به عز معبود حی و تنیای تاک

ای رزم و نبرد، لیت مبو تاقی	۱۱۳۴	شرط بو که یزدان، ناوروم باقی	۱۱۳۴
ای سرزمینه، پر لاشه کرون	۱۱۳۵	یک کاری به، سر توران باورون	۱۱۳۵
بو که بی دستور، هیچ پیش نکردن	۱۱۳۶	تا ایسه مصاف، کودکان کردن	۱۱۳۶
شیر روی میدان، شمشیر کروچن	۱۱۳۷	امجار بگیرن، نبرد قوچن	۱۱۳۷
مصاف مردان، بی زیاد و کم	۱۱۳۸	امجار تماشا که، موینی و چم	۱۱۳۸
نبرد مردان، وینت مبو جزم	۱۱۳۹	موینی وچم، نه میدان رزم	۱۱۳۹
فرصت شماران، اسیر بردشان	۱۱۴۰	کنیز وات، دخیل نبرد کردشان	۱۱۴۰
هانه کشاکش، کشانی و خرچنگ	۱۱۴۱	چل شون تمام، شیران هانه جنگ	۱۱۴۱
شاه نازی رستم، جه حده ویردن	۱۱۴۲	شاه فرما، پیران، علاج نبردن	۱۱۴۲
بلند بی نه اوج، صدای گاودم	۱۱۴۳	پیران وات، داشان نروینه خم	۱۱۴۳
مکمل طیار پری کارزار	۱۱۴۴	دو نهصد هزار، دلیران کار	۱۱۴۴
هوا پرغبار، زمین آتش رنگ	۱۱۴۵	چون دریای جیحون، جوشیان پی جنگ	۱۱۴۵
به وینه پلنگ، حمله آوردن	۱۱۴۶	پنج شیر شکار، رو پی رزم کردن	۱۱۴۶
هیاهی خیزا، نه عرصه‌ی خطر	۱۱۴۷	صدای گاوسر، نه اوج کرد گذر	۱۱۴۷
هوشیاران بی هوش، عاقلان کور بی	۱۱۴۸	مغلوبی نبرد، مصاف شور بی	۱۱۴۸
لاشه و بی سر نو جا مگریزا	۱۱۴۹	سروینه خزان پاییزان ریزا	۱۱۴۹
بیان کین حالات برزو کینه‌خوا	۱۱۵۰	بادا ای رزومه بمانو وجا	۱۱۵۰
مصاف نبر دهنبران شیر	۱۱۵۱	یک یک، به انشا بگیریم تقدیر	۱۱۵۱

رزم برزو، با سپاه توران

به عزم شکار، پا نیان و رخس	۱۱۵۲	بشنو حکایت برزو جهانبخش	۱۱۵۲
یاوان و سرحد توران، ناشنخت	۱۱۵۳	کوهساران سخت، طی کردن وجخت	۱۱۵۳
نوشانوش می، هیاهی پی پی	۱۱۵۴	گاه میل و شکار، گاه مشغول و می	۱۱۵۴
گاهی نه جبل و جنگلان دلیر	۱۱۵۵	گاهی نه گلگشت، گاهی مکرون سیر	۱۱۵۵
نشیم‌افزا و هم لاله‌زاری	۱۱۵۶	تا یاوان و جای قلعه و حصار	۱۱۵۶
مثالا و سوز، مگریوا به زار	۱۱۵۷	شخصی دی وچم، ذلیل بی جه کار	۱۱۵۷
ضعیف و خسته، ذلیل و علیل	۱۱۵۸	لوان و نزدیک، او شخص ذلیل	۱۱۵۸

۱۱۵۹ قهرمان نژاد، چون سام نیرم
 به شوکت رستم، به سهم «ترسناکی» قهرمان
 ۱۱۶۰ مویری وجخت، هیچ پروات نین
 ۱۱۶۱ جه کرد آفاق بو نگهدارت
 ۱۱۶۲ نداری پروا، خاطرت ریشن
 ۱۱۶۳ البرز کوه جه باد گرزش خرابن
 ۱۱۶۴ منمانان و پور فرزندان زال
 ۱۱۶۵ معلومن داری راز فراوان
 ۱۱۶۶ ظاهر دیارن، فره بیکسی
 ۱۱۶۷ بیطور احوال پرس دل شکستنی
 ۱۱۶۸ فلک زده سخت، دل نامرادم
 ۱۱۶۹ جویای احوالم، چارم ناچارن
 ۱۱۷۰ تمامی ایران، چپاول کردن
 ۱۱۷۱ فلامرز و سام، پیش یاون در دم
 ۱۱۷۲ نامی نامه جو، یکسر شیر نر
 ۱۱۷۳ لرزنان، سپای کشانی و فغفور
 ۱۱۷۴ به گرز و کوپال به تیر و خدنگ
 ۱۱۷۵ سوی ذات پاک یکتای کردگار
 ۱۱۷۶ کام بزم مجلس شاهپرستانی؟
 ۱۱۷۷ او سپاه شکن بور، دنگ دلیر
 ۱۱۷۸ نه روز مصاف، دشمن کرد دولت
 ۱۱۷۹ بو شان و شوکت، چون کوه البرز
 ۱۱۸۰ کشنده دشمن نه روی سرزمین
 ۱۱۸۱ جهانگیر و سام هانه، کشاکش
 ۱۱۸۲ نه شاه دیارن نه دستانپور
 ۱۱۸۳ چقانی ژنن، طبل بشارت
 ۱۱۸۴ نامدار نامی شاه پرستانم
 ۱۱۸۵

او مرد نگاه کرد، دو شیر دی و چم
 آما و گفتار واتش ای جوان
 چه کاری دیرین آرزوت کین
 بواچه پریم، یزدان بو یارت
 بی طور مویری، نمز که چیشن
 ای مکان، سرحد افراسیابن
 نامتان چیشن؟ پیم بدن احوال
 برزو چون شنفت، واتش ای جوان
 بیطور و ضرور، احوال مپرسی
 نژادت جه کون، بیطور نشتنی
 او شخص داش جواب، ایران نژادم
 اصل و مکانم، ولایت خوارن
 شای افراسیاب، سپاه آوردن
 ایسه ها سپاش، هانه دشت رم
 جهانگیر چنی یکهزار نفر
 هانه کشاکش، چنی سپای تور
 چل شون یاران، هر سه هانه جنگ
 نه رستم نه زال کس نین دیار
 اگر تو وراست نسل دستانی
 نمزکوون رستم، نوه زال پیر؟
 برزوی شیرافکن، ازدها صولت
 جهان بخش یل، بو اسباب و گرز
 زواره پرزور، نه میدان کین
 فرامرز شیر، بور تاجبخش
 ولایت ایران، تمام بی خاپور
 سرحد ایران بردن و خارت
 برزو، وات ای شخص من جه دستانم

بی خبر جی کار، ندارم تقصیر	نامم برزون، شیرافکن و تیر	۱۱۸۶
به عز معبود فرد تنيواتاک	انشالله به عون، یزدان بی باک	۱۱۸۷
یا گردش چرخ، نبستو دستم	شرط بو، ار یزدان نکرو قصدم	۱۱۸۸
یکی نمانو جه سپای توران	به تیر و کمند به تیغ و سنان	۱۱۸۹
یک یک دست بسته، بارم پی دستان	بدوم همه لا، تمام ترکستان	۱۱۹۰
بیزار بی جه گیان، چاکش کرد بدن	ای خبر، اژنی بور آهرمن	۱۱۹۱
لرزا جه هیبت سپاه، بی چون قیر	یقه پاره کرد، نوهی زال پیر	۱۱۹۲
لانه درگای، پادشاه بی باک	مالا و سر دا، سینش کردش چاک	۱۱۹۳
کس بی کسان، مونس بی کس	واتش یا داور، فرد فریادرس	۱۱۹۴
فرمانفرمای حکم، حشمت پناهان	رهنمای و رهبر، گم کرده راهان	۱۱۹۵
بستانم قصاص جه توران زمین	بدری نجات رب العالمین	۱۱۹۶
فلامرز و سام، هانه عرصه تنگ	وات ای جهانبخش، نین جای درنگ	۱۱۹۷
شیران دستان، هانه کارزار	تعجیل کرد وجخت، نین جای مدار	۱۱۹۸
چنی یکهزار، مردان سیستان	جهانگیر یل، نبرد دستان	۱۱۹۹
چون بحر جیحون، بی سر و سامان	کفتن نه یک جا، سپای بی پایان	۱۲۰۰
بیاوین پیشان، و تعجیل وجخت	هر سه هانه رزم سپای ناشنخت	۱۲۰۱
معلوم بو جه لای، شاه و شهریار	فردا پیلتن، بدانوبی کار	۱۲۰۲
موبن و سر ژان جرگه دلیران	اگر نیاوین، به امداد شیران	۱۲۰۳
یا وان به ولات، شاه افراسیاب	کیشان بیداخان و تعجیل و تاو	۱۲۰۴
چون بحر جیحون بین نمایان	دیشان سپاهی، عظیم بی پایان	۱۲۰۵
شعشعه هوا، انجم بی نور بی	اوشو ظلمات، داج دیجور بی	۱۲۰۶
هیاهی نبرد شیران نر بی	اوشو عظیم، پر شور و شر بی	۱۲۰۷
تراق. تروق، عالم کر کردن	مغلوبه سنگین سپای نبردن	۱۲۰۸
چون برق لامع یا خوش شعای نور	مصری سوهانان برق مدا جه دور	۱۲۰۹
جه شعای شوقش عالم بی نورن	پوسه شان ذانای یه سپای تورن	۱۲۱۰
فلامرز و سام نه کارزارن	مواتن سپای توران دیارن	۱۲۱۱
نعره جهانگیر مشنفتن به گوش	ای صدای نعره، ای نرکه ای جوش	۱۲۱۲

۱۲۱۳ پیلتن آمان پری کارزار
 ۱۲۱۴ نذانا سپای جادوگران
 ۱۲۱۵ روی هامونشان کرد و شوه زنگ
 ۱۲۱۶ لوان به ولات پری کارزار
 ۱۲۱۷ وردو سرشان، آورد پی ایران
 ۱۲۱۸ امدادی تورش، بهانه کرد
 ۱۲۱۹ دیوان و ساحر، به هر شکل و رنگ
 ۱۲۲۰ اطوارش نه بحر، قلمز نین کم
 ۱۲۲۱ تا یک تن زندن، نمه بین فرار
 ۱۲۲۲ بدین نه سپای، بی سر و سامان
 ۱۲۲۳ رو نیان و رزم، پری کارزار
 ۱۲۲۴ سپاشان تمام، مردم فریون
 ۱۲۲۵ کیشاشان نعره، پیلتن واری
 ۱۲۲۶ هر یک و حربه، پانصد من و سنگ
 ۱۲۲۷ هر یک جه لایی دست، دان و سنگی
 ۱۲۲۸ سنگ بی سامان، اسپر شکن بی
 ۱۲۲۹ روی صحرای هامون، پر سپاه کردن
 ۱۲۳۰ هیچ نین و تنگ، نوه نیک نام
 ۱۲۳۱ چون بحر جیحون، جوشیان و جوش
 ۱۲۳۲ جه هاره شمشیر، خسروپرستان
 ۱۲۳۳ لرزه کفت، نه کاخ و ایوان کیوان
 ۱۲۳۴ لاهون خیزا سر برد چون خاشه
 ۱۲۳۵ روی صحرا پوشا، چون بحر عمان
 ۱۲۳۶ قتل عام کردن، نروی کارزار
 ۱۲۳۷ لاشه ناپاکشان، کفت نروی خاک
 ۱۲۳۸ قو شنت کریا قتل عام پیشو
 ۱۲۳۹ دو ازدهای نر دو شیر شکار

یه شیهی رخشن مخروشو به قار
 بوبه شان ذانا سپای توران
 سپای سقلابی و مغربی و خرچنگ
 ایام ماضی سام یل سوار
 قتل عام کردن درنده شیران
 پی او انتقام، سپاه آوردن
 هر اون سقلابی، آوردن پی جنگ
 سپای بی شمار، جوش وردن وهم
 سپای زابلی، کردشان اقرار
 امشو به توفیق، پادشای سبحان
 سپای ایرانی، چون کرد آشکار
 نذانان سپای، خرچنگ دیون
 هر دو به وینه، شیر شکاری
 تاودان دلیران، رو نیان پی جنگ
 سپای جادووان، هر یک نه رنگی
 هر سنگی به وزن، یک هزار من بی
 وینه ازدها، هجوم آوردن
 سپای زابلی، همدستان سام
 قار کفت جه سپاه، کردشان خروش
 جه نعره نبرد، شیران دستان
 صدای الامان، خیزا جه دیوان
 ریزای و زمین، سر و بی لاشه
 لافاو هوریزا، جه هون دیوان
 دیوان بد رنگ، افعی سپاه مار
 جادوان، بدست شیران بین هلاک
 هانا بردشان، پی خرچنگ دیو
 دو بیستون کوه، دو البرز سوار

گرز گاوسر مشند و ضرور	نبردشان نی صحرای پر شور	۱۲۴۰
به وینه مستان نو جا گریزا	خرچنگ چون شفت، لرزاو ستیزا	۱۲۴۱
کسی نمندن، نه سپای جادو	یاوادیش صدای الامان میو	۱۲۴۲
قاتل جادوی، دیو مردارن	ذانش یه شیران، ایران دیارن	۱۲۴۳
نامه مرگ پری، دیوان موندن	گرز گاوسر، هر جا مشندن	۱۲۴۴
لاوهون پوشا، تمام سرزمین	هونه لاش کفتن نه میدان کین	۱۲۴۵
سپای جاودان یکسر بین توآو	لاشه فیل و اسب، هون بردش چون آو	۱۲۴۶
بعضی فراری بین، بعضی نگون سار	الامان خیزانه جادوی کفار	۱۲۴۷
نامه موت وندن، پی جادوی لعین	مواتی قابض، آمان و زمین	۱۲۴۸
لرزا جه هیبت، دشت و کوهسار	جه صدای نعره شیران شکار	۱۲۴۹
واتش به دیوان، بگرن کمین	غرا به قوشن خرچنگ لعین	۱۲۵۰
سپای ایرانی احاطه کردن	چنی سقلابی، هجوم آوردن	۱۲۵۱
هجوم آوردن پی ایرانیان	سقلابی و خرچنگ، وبردن جه گیان	۱۲۵۲
داشان نه دشمن جه عرصه خطر	شیران کیشان تیغ و گرز گاوسر	۱۲۵۳
هوا قیرگون، انجم بی بی نور	خیزا بانگ برز، جه سپای پرشور	۱۲۵۴
جه صدای گرزش البرز نیشست نه لرز	جهان بخش یل، دست پیکا به گرز	۱۲۵۵
چون بور بی باک کفت، چه ناو دیوان	برزوی شیرافکن، رو کرد نه میدان	۱۲۵۶
فرس راه نداشت، پری کارزار	اون «آنقدر» قتل کرد جه سپای مردار	۱۲۵۷
پیاده جنگ کرد بورسینه چاک	علاج ایه بی شیر سهمناک	۱۲۵۸
نه حلقه زربش، هون آما بوار	سر تا پا هونین اندامش زام دار	۱۲۵۹
نه ضرب کوپال، کریان قتل عام	سپای زابلی، یکسر بی تمام	۱۲۶۰
نه عرصه مصاف، پری کارزار	دو صد سوار مندن، نه میدان کار	۱۲۶۱
دیوان تارومار، سپاه کردن پخش	هی کردن و گرز، چنی جهانبخش	۱۲۶۲
پیاده نبرد منمانو، چون شیر	تا یاوان و لای، برزو شیر گیر	۱۲۶۳
لشکر یزدان، شیر کارزار	مرکب آوردن، ونش بی سوار	۱۲۶۴
یا روزی رسان، فرقه زیبا و زشت	واتش یا کریم، شاه شاهان گشت	۱۲۶۵
جه شرمندگی، شرمسارانم	بویه جه تقصیر، گناه کارانم	۱۲۶۶

۱۲۶۷	کس بی‌کسان و فریادم رس	روسیای ذلیل، بی‌چار و بی‌کس
۱۲۶۸	بستانوم قصاص، جه توران زمین	بیاوو بداد، جهان آفرین
۱۲۶۹	کس بیر نمشو، ار تو نبی یار	جی دریای جیحون، جادوی بدکردار
۱۲۷۰	نی رزم جادوی دیو سهمناک	بیاوو به داد، پادشای بی‌باک
۱۲۷۱	وختن هلاک بو بیر بشو روحم	بدن غرق هون، تمام مجروحم
۱۲۷۲	چنی ای سپاه، چون برابرن؟	سپای سیستان، دو صد نفرن
۱۲۷۳	جه لای کیخسرو نام من کامن؟	ار تدی توفیق، کارم تمامن
۱۲۷۴	رای فرس، نبی بنمانو شتاب	لاشه جادوان، کفتن بی‌حساب
۱۲۷۵	شومبی ساکن، سقلابی و خرچنگ	برزو، نی مصاف مکردشان جنگ
۱۲۷۶	شادی و نشاط، پژمردشان بی	دیوان، عیش و نوش نکردشان بی
۱۲۷۷	عیش و نوششان، بیوه زهر مار	گشت مشعل به دست، جادوی نابکار
۱۲۷۸	بیزار بین جه گیان، مشغول بین وغم	نه تنخوای مجلس، نهایشان ماتم
۱۲۷۹	روی یوم حساب، ممات مانن	مواتن یارب نهات مانن
۱۲۸۰	مدان و همدا، تمام ترکستان	هیچ نمذانان، ای سپاه و ای سان
۱۲۸۱	فردا، صبح سحر، باز هم نبردن	دیوان، واتشان تدبیر چون کردن
۱۲۸۲	نه سپای سقلابی، نه جادوگران	نمویشان و چم، ای نام‌آوران
۱۲۸۳	آما به گفتارو وات ای یاوران	یک جوانی بی، نه جادوگران
۱۲۸۴	بت بزرگن، لیمان گرتن قین	اینه غضبن، موارو نه زمین
۱۲۸۵	واتن ای خرچنگ، وینت بو یقین	جادوی بدشکل، نه مصاف کین
۱۲۸۶	یلان ایران، به وینه نهنگ	واتشان، خرچنگ نه مصاف جنگ
۱۲۸۷	یلان ایران، ریشه مان کندن	بذانه هیچ کس، یک سان نمندن
۱۲۸۸	شب و روز نبرد، کردارشان بی	تا به چهل شو، یه کارشان بی
۱۲۸۹	جی سپاه جادو، خاطر م ریشن	برزو، وات یاران تدبیرتان چیشن؟
۱۲۹۰	ماچی محشرن، روز رستاخیزن	نه جای مندن، نه رای گریزن
۱۲۹۱	نه اول دارو، نه آخر دیار	سپای بی‌سامان، آما نه روی کار
۱۲۹۲	و نهصد هزار، بکین کارزار	و دو صد نفر، چون مبو ای کار؟
۱۲۹۳	به یزدان پاک، حی و توانگر	جهانبخش واتش، به دانای داور

شاهنامه لکی	۶۴
نی شو تاریک، سوار بین لیشان	۱۲۹۴ تدبیرش ایدن، پیت بدم نیشان
نه سقلابی بازین، نه جادوگران	۱۲۹۵ بدین وهمدا، سپای بیکران
شکست ماورو سقلابی و خرچنگ	۱۲۹۶ جو دما مبوو مغلوبه جنگ
سوار بین لیشان، به گرز و کوپال	۱۲۹۷ پناه به داور، حی بی زوال
صدای گاوسر، گردون کرو کر	۱۲۹۸ بدین نی سپاه، وینه شیر نر
دست بکان به گرز، برزو جهانبخش	۱۲۹۹ دو شیر جنگی، پانیا و رخش
حمله بردشان، ازدها دستور	۱۳۰۰ نو شو تاریک، ظلمات دیجور
جادوی بدکردار، گشت مردم فریب	۱۳۰۱ یوان بو سپاه، او خرچنگ دیو
آمان نه میدان، نکردن درنگ	۱۳۰۲ جادوان خروشان پری عزم جنگ
صدای گاوسر، نه انجم ویرد	۱۳۰۳ شیران ایران، کردشان نبرد
گفت نه روی میدان، سربه وینه کوه	۱۳۰۴ تراق و تروق، نفرق جادو
نعره‌ی شیران، نه مصاف کار	۱۳۰۵ سپای بی سامان، خروشان بقار
نامی نامیان، کریان سرنگون	۱۳۰۶ خفتان و جوشن، کلاو خود پر خون
خالی مند جه دست، نامیان دلتنگ	۱۳۰۷ مصری بی امان دلیران جنگ
یکسر پیچ وردن دلیران جه قین	۱۳۰۸ سرسنان ریزا گفت نه روی زمین
حربه‌ی شهر آشوب جرگ دشمن بر	۱۳۰۹ ترکش تهی مند جه تیر و قدر
جولان - مکیشان مکردن خروش	۱۳۱۰ هر صدای گرز بی گاوسر ندوش

